

راهنمایی بشریت به سوی اسلام

(به همراه بررسی مسأله‌ی خلافت)

تألیف:

استاد گرانمایه

محمد مردوخ کردستانی

این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

آدرس ایمیل:

سایت‌های مفید

www.aqeedeh.com

www.islamtxt.com

www.ahlesonnat.com

www.isl.org.uk

www.islamtape.com

www.blestfamily.com

www.islamworldnews.com

www.islamage.com

www.islamwebpedia.com

www.islampp.com

www.videofarda.com

www.nourtv.net

www.sadaislam.com

www.islamhouse.com

www.bidary.net

www.tabesh.net

www.farsi.sunnionline.us

www.sunni-news.net

www.mohtadeen.com

www.ijtehadat.com

www.islam411.com

www.videofarsi.com

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فهرست مطالب

۵ [پیشگفتار]
۷ [مقدمه]
۱۵ «نظم»
۴۱ مقصود از تشیع چیست؟؟ مسئول نفاق کیست؟؟

[پیشگفتار]

الحمد لله والصلاة والسلام على رسول الله وعلى آله وصحبه أجمعين. وبعد:

دین اسلام آخرین دین آسمانی و خاتم ادیان الهی است، خداوند تبارک و تعالی حافظ و نگهبان آن می‌باشد، و از آن جائیکه بعد از حضرت محمد ﷺ پیامبری نخواهد آمد، خداوند در هر عصر و زمانی جهت هدایت مردم به سوی راه راست و بیان احکام دین، افرادی مصلح و عالمانی با تقوا برمی‌انگیزد و از آنجای که علما وارثان پیامبران هستند وظیفه بیان کردن حقیقت و روشن نمودن راه برای پویندگان و سالکان طریق بعهدہ دارند و خداوند از آن‌ها میثاق و عهد گرفته که حقیقت را بیان کنند و کتمان نکنند.

﴿وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لُبِّيَتْنَهُ وِلِلنَّاسِ وَلَا تَكْتُمُونَهُ﴾

[آل عمران: ۱۸۷].

«و (به خاطر بیاورید) هنگامی را که خدا، از کسانی که کتاب (آسمانی) به آن‌ها داده شده، پیمان گرفت که حتماً آن را برای مردم آشکار سازید و کتمان نکنید!».

از جمله علماء و مصلحین این زمان مرحوم استاد محمد مردوخ کردستانی می‌باشد که عمر خود را در این راه وقف کرده بود، این کتابی که هم اکنون در دست شما خواننده گرامی است یکی از آثار گرانقدر این استاد بزرگوار می‌باشد، که با دلایل قاطع و روشن صحت خلافت خلفای راشدین را به اثبات رسانده، و با استدلال از کتاب‌های معتبر اهل تشیع، مخصوصاً نهج البلاغه و اصول کافی، ادعای شیعه مبنی بر خلافت بلا فصل امیرالمؤمنین علی ﷺ را رد می‌نماید، هم چنین در این کتاب از گفتار حضرت امیرالمؤمنین علی ﷺ نقل می‌کند که خلافت خلفای قبل از خود را شرعی و صحیح می‌دانسته، و نصی بر خلافت بلا فصل خود سراغ نداشته و نه مدعی آن بوده، بلکه می‌فرموده: بر طبق اصل شورا، مهاجرین و انصار، همان کسانی که خلفای قبل از او را انتخاب کردند وی را نیز به عنوان خلیفه بعد از شهادت حضرت عثمان ﷺ انتخاب نموده‌اند نه آن چنانکه اهل تشیع،

از کاه کوه می‌سازند و از قضیه غدیر خم، نص بر امامت او می‌گیرند. باز در این کتاب می‌خوانیم که علی علیه السلام همیشه می‌فرموده: من وزیر باشم برای شما بهتر است از اینکه من امیر باشم، و بدین جهت او همیشه در کنار خلفای راشدین (ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم) بود، و برای آن‌ها وزیری امین و مشاور دلسوز و یاری غمخوار بود، و پشت سر آن‌ها نماز می‌خواند و آن‌ها را به نیکی و خوبی یاد می‌کرد...

این رساله شامل مطالبی دیگر نیز می‌باشد که با مطالعه آن حق و حقیقت برای کسی که جوای آن باشد و قصد لجاجت نداشته باشد واضح و روشن می‌گردد، شایان ذکر است که این رساله گرچه از نظر حجم کوچک است ولی پرمغز و پرمحتوا می‌باشد. و از آنجای که نایاب بود و در دسترس همگان قرار نداشت، تصمیم گرفته شد که پس از مراجعه دقیق و نوشتن مقدمه، و برخی پاورقی‌های لازم، آن را دوباره به زیور طبع مزین سازیم، باشد که ما نیز در این راستا قدمی بر داشته باشیم و اندک دینی ادا کرده باشیم.

وما توفیقنا إلا بالله - و ما علینا إلا البلاغ.

وصلی الله وسلم علی نبینا محمد وعلی آله و صحبه أجمعین.

ناصر امین

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

[مقدمه]

اخیراً شنیدم که آقای یزدی بمنظور اینکه حیثیت او در میان شیعه بکلی مستهلک نگردد، و درماندگی خود را ماست‌مالی کند، دفترچه چاپ و منتشر کرده و برای من نفرستاده است، مبنی بر اینکه آنچه فلانی نوشته سراسر تهمت و افترا است، زیرا اهل تشیع سنی را بی‌دین نمی‌دانند، (خلفا را مرتد و کافر نمی‌خوانند، و آن‌ها را لعن نمی‌کنند، عایشه را بد نمی‌گویند) قرآن را دست خورده نمی‌دانند. پادشاه را ظالم نمی‌خوانند - و... و فلانی تمام این مفتریان را بدون مدرک به اهل تشیع نسبت داده، ذکر مطلب بدون بیان مدرک، تهمت و افترا است.

همچنان آقای سید محمد رضای مدنی نیز در رساله (چهار مقاله) و سید محمد شیرازی در کتاب (شب‌های پیشاور)^۱ مرا مفتری و تهمت‌باف، بلکه نادان و بی‌دین ذکر کرده‌اند، و مطالب مذکوره را منکر شده‌اند مخصوصاً آقای مدنی سوّمین مقاله را به اثبات عدم تحریف قرآن اختصاص داده است، و با دلایل مسلمه روشن کرده که قرآن یکی است و تحریف نشده است.

از خواندن و شنیدن این تکذیب و تحاشی‌ها که بوی وحدت و نُکْهَتْ و وفاق از آن استشمام می‌شد. بی‌اندازه مشعوف و خوشوقت شدم، و خدا را شکر کردم که برادران شیعه دارند بیدار می‌شوند، بفساد عقاید خود پی برده آن‌ها را تکذیب می‌نمایند و گوینده

۱- رد این کتاب به اسم «روزهای پیشاور» توسط استاد محمد باقر سجودی نوشته شده و در سایت عقیده در دسترس خوانندگان قرار دارد. و آقای سجودی در آن کتاب، دروغ و افتراءات صاحب این کتاب را بیان کرده است.

آن‌ها را که پیشوایان پیشین خودشان هستند، مفتری و تهمت‌باف و بی‌دین می‌خوانند (بعلاوه از طرف دانشمندان و روشنفکران تشیع هم متصل بمن نامه می‌رسد و همه از آن خرافات و اباطیل وحدت‌شکن، اظهار نفرت می‌کنند و بر مسبب این اختلاف و نفاق نفرین می‌فرستند).

اگر عموم پیشوایان و روشنفکران یک قول و یک زبان واقعاً بر این عقیده باشند. و از این خرافات اجتناب نمایند، دیگر اختلافی باقی نمی‌ماند و شیعه و سنی مورد نخواهد داشت.

من از تکفیر و بدگوئی درماندگان دلگیر نمی‌شوم، پزشک ماهر از ناسزا گفتن بیمار دلتنگ نمی‌گردد، و از چاره و علاج و تزریق و بیشتر زدن دست بر نمی‌دارد، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را ساحر و کذاب و بی‌دین و دیوانه و صابئی گفتند، و به اقسام آزارها آزرده‌اند، دست از هدایت و ارشاد برداشت تا خواست خداوند را بموقع اجرا رسانید.

جنگ جهل و علم و پیکار حق و باطل، امر تازه نیست از بدو آفرینش بشر تاکنون همواره جهل بر ضد علم، و باطل بر علیه حق حمله‌ور بوده، اما همه جا علم بر جهل، و حق بر باطل فایق و فیروز گشته است:

اساس مذهب تشیع فقط و فقط توهین به پیغمبر صلی الله علیه و آله، و تکفیر مسلمین، و لعن بر خلفاء راشدین است، اگر مرا تکفیر نکنند، از مذهب خود منحرف شده‌اند، من دین مبین اسلام را از روی تحقیق و تعقل پذیرفته‌ام نه تقلید و تعبد، در میان پیشوایان اسلام هم که دارای احکام مدون هستند، امام شافعی را صائب می‌دانم، که صرفاً تابع قرآن و سنت بوده، و از خود اظهار رأی نکرده است، از صمیم قلب هم محب و معتقد علی و ائمه اظهار بوده است و رویه او را اسلام حقیقی می‌دانم.

من بر حسب فرمان سلطان وقت (که عین فرمان حاضر و موجود است) دارای شغل موروثی خطابت و امامت جمعه کردستان بوده بوعظ و خطابه و افتاء و اجرای احکام شرعیه اشتغال داشته‌ام متدرجاً با نیروی فکر و قدرت تعقل هم بمطالعه کتب علمیه و

دینیه پرداخته راه را از چاه شناخته، حقایق را دریافتم، و فهمیدم که آئین اسلام متلاشی شده، و مبدل به چند رشته خرافات و اختلافات گشته، و حق و حقیقت بکلی گم شده است، هر سری سودائی، و هر حلقومی نوائی دارد، هر دسته خود را حق و دیگران را باطل و هر فرقه دیگران را هالک و خویشان را ناجی می‌پندارند.

نود و هفت فقره تألیفات داناپسند در رسمیات و ریاضیات و قسمتهای مختلف نوشته‌ام، و اکثر آنها چاپ و منتشر شده است.

همواره با خرافات و موهومات و اباطیل مخالف بوده‌ام از طعن و لعن و هرزه‌گویی جهال و درماندگان هراس نداشته‌ام، آنچه توانسته‌ام در تنویر افکار و خدمت بعالم اسلامیت قصور ننموده و نخواهم نمود.

من در پاسخ محمد یزدی از خود چیزی نگفته‌ام، آنچه نوشته‌ام گفتار حضرت امیر و اخبار ائمه اطهار و روایت پیشوایان خود اهل تشیع است، اگر تهمت و افترا است بمن مربوط نیست، من نقل قول کرده‌ام، در مثل است (نقل کفر، کفر نیست).

برای اینکه روشن شود که من اهل تهمت و افترا نیستم و آنچه نوشته‌ام مبتنی بر مأخذ و مدرک است. بار دیگر عین رساله را با ذکر مدارک نوشته تقدیم خوانندگان محترم می‌دارم، و بمنظور اختصار فقط از تاریخ و نهج البلاغه و اصول کافی که مورد اعتماد خود اهل تشیع است، استخراج مدرک نمودم اگر از جمیع کتب و مدونات تشیع نقل مدرک می‌کردم رساله مفصل می‌شد، و باعث ملال خوانندگان می‌گردید.

لازم است این نکته را هم تذکر بدهم، آقایانیکه می‌خواهند درماندگی خود را با چماق پوسیده تکفیر و ناسزا گفتن مستور بدانند، سخت در اشتباه هستند، با تکفیر و ناسزا، نه ماست سیاه می‌شود، نه زغال سفید می‌گردد بلکه درماندگی خود را آشکار می‌سازند «لا تنظر إلی من قال، بل أنظر إلی ما قال» بماهیت گفتار باید توجه نمود، نه ماهیت گوینده، امیدوارم که راه گم کردگان بخود آمده، خالصاً مخلصاً بحضرت علی علیه السلام اقتدا نمایند که سنی حقیقی بوده، جز اتباع قرآن و سنت رسول آئین دیگری نداشته است.

وما توفیقی إلا بالله العلی العظیم، هو حسبی ونعم الوکیل.

دانشمند محترم آقای محمد یزدی دامت توفیقاته کتاب (گمشده شما) که برسم هدیه برای فقیر فرستاده بودید واصل، با اینکه هر دو چشمم عمل شده، و دکتر از مطالعه و تحریر ممنوعم داشته، معهذا نظر بعشق و علاقه که بنگارش دانشمندان دارم با زحمت زیاد مطالعه نمودم، و از سبک تحریر مشعوف گشتم.

روان و تر و تازه چون آب حیوان	خوش و خوب و خرمّ چو روز جوانی
دل آرای همچون گل نوشکفته	طرب زای همچون می ارغوانی
چو باغ بهشت از فنون و لطایف	فروزنده در وی چراغ معانی
نظر گاه دیده چو رخسار دلبر	روانبخش چون چشمه زندگانی
حروفش چو زنجیر مشکین مقید	ولیکن چو آب روان از روانی

خدا را شکر می‌کنم که فروغ علم و دانش، در گوشه و کنارهای کشور پرتوافکن، و دل و دیده آرزومندان را بنهج احسن، روشن و مزین می‌سازد، امیدوارم از پرتو فهم و دانش روشنفکران، اختلافها و نفاقهای خانه برانداز مسلمین مرتفع، و بار دیگر شوکت و عظمت از دست رفته را بدست بیاوریم ﴿وَمَا ذَلِكْ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ﴾.

در پایان کتاب مرقوم داشته‌اید، اگر کسی چیزی بنظرش برسد برای شما ارسال دارد، برحسب این اجازه، و امتثال این تقاضا بنگارش تذکرات ذیل پرداخته تقدیم می‌دارد.

۱- در صفحه (۲۱) اهل تشیع را پیرو عترت معرفی کرده‌اید. و در صفحه (۱۳۳) نوشته‌اید: «اهل تسنن در اصول پیرو اشعری، و در فروع تابع مجتهدین اربعه‌اند جای انکار نیست. امام شافعی مثلا احکام اسلامی را که در آیات و احادیث بطور متفرقه مذکور بود جمع‌آوری نموده، و تنظیم و تبویب کرده و در دسترس عموم گذاشته است، و از خود چیزی اختراع نکرده، و برخلاف احکام و آداب اسلامی و سنت رسول ﷺ مذهبی احداث ننموده است، هر کس طبق کتاب مدون او عمل کند و بگوید: من تابع مدون شافعی هستم. دروغ نگفته است. اما اهل تشیع کدام کتاب، یا کدام مدون از عترت در

دست دارند، تا معلوم شود آیا تابع عترت‌اند یا مخالف با عترت، یک‌عده اشخاص کینه‌دل از قبیل عبدالله بن سبای یهودی، و اخیراً شاه اسماعیل صفوی که باطناً دشمن اسلام بودند، و در ظاهر بعنوان (تقیه) اظهار اسلامیت می‌کردند، در صدد برآمدند که بهر وسیله ممکن شود اسلام را ریشه‌کن کنند، دیدند که با شمشیر و توپ و تفنگ مبارزه با اسلام میسر نیست، حربه تفرقه و اختلاف را بکار بردند، و دشنه «خذ ما خالف العامة» را بدست گرفته هر جا که ممکن بود فرو بردند، و بر ضد عقاید و احکام اسلامی، برخلاف طریقه حقه علی علیه السلام، از ائمه کرام عترت طاهره بنقل اکاذیب و جعل اخبار پرداختند. فاضل کلینی در اصول کافی، صفحه (۳۴) خبر «خذ ما خالف العامة» را از امام جعفر روایت کرده است که صریحاً مخالف با قرآن و نهج البلاغه است، که از تفرق و انحراف از سواد اعظم و خروج از سبیل مؤمنین شدیداً نهی می‌نمایند.

مختصر با اینگونه وسایل، کاخ مشید وحدت اسلامی را منهدم، و مسلمانان را به پرتگاه تشیع و تسنن، و خاصه و عامه سوق دادند، و در برابر دین اسلام یک دین تازه را به نام (تشیع) احداث و ابتداع نمودند، در صورتیکه خداوند می‌فرماید:

﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾ [آل عمران: ۱۹].

«بی‌گمان دین [حق] به نزد خداوند، اسلام است.»

﴿وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَسِرِينَ﴾

[آل عمران: ۸۵].

«و هر کس دینی جز اسلام بجوید، هرگز از او پذیرفته نمی‌شود و او در آخرت از زیانکاران است.»

نخستین فرقه که این تفرقه و شکاف را ایجاد کردند، فرقه (سبائیه) بودند که ابن سبأ^۱ آن‌ها را تشکیل داد، تواریخ اسلام و غیراسلام، آن‌ها را اولین فرقه تشیع نوشته‌اند، که حضرت امیر آن‌ها را منع و با نهایت شدت سرکوبی فرمود، پس از شهادت حضرت امیر باز فرقه‌های دیگر از قبیل دو امامی، و پنج امامی، و شش امامی، تا دوازده امامی، بنام تشیع سر برآوردند، و یکی پس از دیگری بعناوین مختلف، آتش نفاق و اختلاف را دامن زدند، که در تواریخ شرح تشکیل آن‌ها مذکور و مصرح است، اگر علی علیه السلام زنده بود قطعاً آن‌ها را هم منع و سرکوبی می‌فرمود، زیرا علی علیه السلام طرفدار وحدت بود، علی با هر کلمه که بوی تفرق و اختلاف از آن استشمام شود مخالف بود، خود اهل تشیع می‌گویند که علی برای حفظ بیضه اسلام، از تفرقه و اختلاف، به خلفاء بیعت نمود، با این اعتراف دیده می‌شود که برخلاف رویه علی علیه السلام ایجاد اختلاف کردند، خرافات و موهومات بافتند، بدعتها احداث نمودند، بمنظور عوام فریبی اسم علی را جزو اذان ساختند، و برای استقرار این بدعت از قول امام جعفر صادق جعل خبر کردند، در اصول کافی صفحه (۲۳۹) و سائر کتب اخبار نوشته شده، امام جعفر فرموده: (خداوند اسم ما را رفعت داده هنگامیکه آسمان و زمین را آفرید امر داد منادی ندا کرد. «أشهد أن لا إله إلا الله»، سه مرتبه، «وأشهد أن محمداً رسول الله» سه مرتبه. «وأشهد أن علياً أمير المؤمنين حقاً»، سه مرتبه) فاضل مازندرانی هم در حاشیه اصول کافی نوشته: ذکر اسم علی در اذان برای آن است که منکرین امارت علی بفهمند، تصدیق امارت علی از تصدیق وحدت خدا و رسالت رسول منفک نیست، یعنی شهادتین برای ایمان کافی نخواهد بود.

شیرازی هم در کتاب (شب‌های پیشاور) صفحه (۸۱۷) نوشته: اسم علی بعد از اسم خدا و پیغمبر در عرش اعلی ثبت است. در صفحه (۸۱۸) هم نوشته: حضرت رسول فرموده: دو هزار سال پیش از خلق زمین و آسمان در بالای دروازه بهشت نوشته شده:

۱- عبدالله بن سبأ یهودی اهل صنعاء یمن بود او اولین کسی بود که ادعا کرد که علی وصی پیامبر صلی الله علیه و آله است. رجوع شود به کتاب «عبدالله بن سبأ حقیقت است نه خیال».

«لا إله إلا الله، محمد رسول الله، علي ولي الله» در صورتیکه پیغمبر اکرم اذان را به بلال تعلیم فرمود، اسم علی در آن نبود، در زمان خلفاء و خلافت خود امیر هم اسم علی در اذان ذکر نشده، واضح و آشکار است که اختراع اینگونه بدعتهای عوام فریبانه فقط برای مخالفت با عامه مسلمین است و لاغیر - ذکر اسم علی هم نه از روی عقیده به علی علیه السلام است. بلکه بمنظور بغض با عمر رضی الله عنه است که ایران را فتح کرد، و آئین آتش پرستی را مبدل به اسلام نمود، اگر بعلی معتقد بودند، از رویه علی که یار و یاور و خیرخواه خلفا بود منحرف نمی شدند، و برخلاف طریقه علی که همه جا از اختلاف و نفاق منع فرموده، رفتار نمی کردند، برعلیه عامه مسلمین قیام نمی نمودند، و بر ضد مذهب علی علیه السلام که اسلام نام دارد، اختراع مذهب نمی کردند، صریحاً می گویند: علی برای حفظ بیضه اسلام و مصلحت مسلمین از اختلاف و نفاق پرهیز نمود، اما خودشان این مصلحت را محترم نشمرده از اختلاف و نفاق دست بر نمی دارند، با اینحال مدعی پیروی علی هم هستند...!»
«ضدان لا یجتمعان»^۱.

مزید بر همه بدبختیها، به احداث بدعتها و اختراع تشیع اکتفا نکرده تشیع را هم متفرق بچندین فرقه نموده اند، که هر کدام خود را محق و سائرین را هالک و گمراه می دانند که حالا من نمی دانم با کدام فرقه صحبت کنم؟ و با چه کسانی اختلاف را حل نمایم؟ تمنا دارم معین فرمائید.

قطع نظر از آیات و احادیث ناهیه از تفرق و اختلاف که صریحاً دلالت دارند بر اینکه انحراف از سواد اعظم^۲ مسلمین و خروج از سبیل مؤمنین ممنوع است. حضرت امیر همه جا مخصوصاً در خطبه (۱۲۷) نهج البلاغه با نهایت شدت می فرماید: «احداث بدعت^۳

۱- دو نقیض با هم یکجا جمع نمی شود.

۲- گروه بزرگ، جماعت بسیار.

۳- بوجود آوردن، و نوآوری در دین بدعت می گویند...

نکنید. در بین مسلمین تفرقه نیندازید. از سواد اعظم منحرف نشوید. در شأن من غلو و زیاده‌روی ننمائید...» از برادران شیعه استفسار می‌نمایم.

آیا اختراع مذهب تشیع در برابر مذهب عامه مسلمین احداث بدعت نیست؟

آیا تشکیل فرقه خاصه بر ضد انبوه عامه ایجاد تفرقه در بین مسلمین نیست؟

آیا تولید بغض و عداوت در بین مسلمانان دشمنی با اسلام و انحراف از سواد اعظم

نمی‌باشد؟

آیا علی را خلیفه بلافصل گفتن. و بمنظور مخالفت با عامه مسلمین، او را بر ابوبکر و عمر و عثمان ترجیح دادن. و اسم او را در اذان ذکر کردن زیاده‌روی در شأن علی نیست؟
 تمنا دارم بدون رودروایستی توضیح بدهید، روشترین دلیل بر انحراف اهل تشیع از اسلام اینست. هر حدیثی که مخالف با رأی ایشان باشد، بعنوان طعن می‌گویند: (راوی سنی است) یعنی بی‌دین است، چون پیرو سنت پیغمبر ﷺ است حرفش مقبول نیست، اگر تابع پیرو سنت پیغمبر ﷺ بی‌دین و مردودالشهاده باشد. سنی حقیقی کامل عیار حضرت امیر است، کسیکه حضرت امیر را بی‌دین و مردودالشهاده بداند، آیا خودش دارای دین و مقبولالشهاده خواهد بود؟

آخوندهای متظاهر ریا باز سنی را نجس می‌دانند، و برای بوسیدن به سنی دست نمی‌دهند، در صورتیکه امام جعفر صادق متخلف از سنت رسول ﷺ را کافر می‌داند (اصول کافی، صفحه ۳۵).

از ابتدای بعثت رسول ﷺ، تا ابتداء تشیع، عموم مسلمین سنی و تابع و پیرو پیغمبر بوده‌اند، و شیعه یعنی منحرف از پیروی پیغمبر اصلا وجود نداشته، تا حدیث را روایت کنند، راوی جمیع احادیث پیغمبر هم اهل سنت‌اند. ردّ روایت به این عنوان که (راوی سنی است) بدعت، بلکه مخالفت با پیغمبر است، و انحراف از سبیل مؤمنین^۱، که ممنوع و منافی با اسلامیت است. حضرت امیر در خطبه (۱۶۸) و (۱۷۵) و نامه (۲۳)، نامه که

۱- راه و روش و منهج مؤمنان.

بمالک اشتر نوشته، پیروی سنت رسول را توصیه و تأکید می‌فرماید - و در خطبه (۱۵۹) نیز می‌فرماید: (محبوب‌ترین بندگان خدا کسی است که پیرو سنت رسول باشد). از برادران شیعه باید پرسید: آیا محبوب‌ترین بندگان خدا سنی هستند که پیرو سنت رسول‌اند، یا شیعه که پیرو سنت رسول را بی‌دین و مردودالشهاده می‌دانند؟

و در خطبه (۱۴۵) و (۱۵۲) و (۱۵۳) و (۱۵۹) و (۱۶۸) و (۱۷۵) و (۱۸۲) و چند جای دیگر شدیداً از اختراع بدعت و انحراف از سیل مؤمنین نهی می‌فرماید. فاضل کلینی هم در اصول کافی صفحه (۴۸۲) از ابی‌جعفر امام محمد باقر روایت کرده «من نصب دیناً غیر دین المؤمنین فهو مشرک» و نیز در صفحه (۴۸۸) از ابی‌عبدالله امام جعفر صادق روایت کرده که فرموده: (هر کس ابتداع رأی کند مشرک است) و نیز در صفحه (۲۸) و (۲۹) مبتدع را اهل دوزخ معرفی کرده است، حالا باید قضاوت کرد که پیرو سنت مبتدع است یا منحرف از سنت؟

«نظم»

بود در عهد رسول و صحب و آل	مذهب اسلام چون آب زلال
بعد از آن کردند پی در پی شروع	اختلاف اندر اصول و در فروع
آن یکی بگرفت راه اعتزال	آن دگر ارجاء و دیگر گشت غال
آن یکی جبری شد و آن اصلی	آن یکی شیخی و دیگر کاملی
آن یکی زیدی و دیگر جعفری	آن یکی شد عجردی آن اشعری
هر که آمد مذهبی بنیاد کرد	دشمنان دین حق را شاد کرد
مختصر هفتاد و سه فرقه شدند	جملگی بر ضد همدیگر بند
وصف ناجی را بیکفرقه دهند	جمله هفتاد و دو فرقه گم‌رهند
گفت پیغمبر امام مرسلین	در جواب پرسش سائل چنین
هر که باشد پیرو من هادی	منحرف سرگشته اندر وادی است

اهل سنت پیروان حضرتند
 حق کجا و پیرو بدعت کجا؟
 ناجی آن باشد که حق را پیرو است
 گر تو خواهی باشی از اهل نجات
 توبه کن از پیروی عمرو و زید
 پاره کن یکسر حجاب ننگ و عار
 غیر سنت جمله از خود دور کن جج
 آنچه اصل دین بود آن را بدان
 دیگران اهل ضلال^۱ و بدعتند
 حق کجا و منکر سنت کجا؟
 حرف منکر بی اساس و وعو است
 ترک کن افسانه لات و منات
 خویش را آسوده کن از مکرو کید
 بنده حق شو بحق ایمان بیار
 هم رسول و هم خدا مسرور کن
 سوی کهساران دگر یک راست مران

تفرق شیعه به چندین فرقه متخالفه متباغضه دلیل واضحی است بر اینکه تابع عترت نیستند^۲ زیرا عترت دارای عقاید متناقضه نبوده‌اند. و بر ضد یکدیگر چیزی نگفته‌اند، تناقض و تضاد، ناشی از جهل و پی نبردن به حقیقت است. دو دو چهار است جای اختلاف نیست، عترت که واقف به حقیقت بوده‌اند، چگونه ممکن است با همدیگر اختلاف داشته باشند.

نگویند بر ضد هم راستان همه یکزبانند و یکداستان
 ۲- از صفحه (۱۳۵) تا صفحه (۱۳۷) برای نصب خلافت علم و فضل را مرجح بیان کرده‌اید.

هیچکس منکر مقام علم و فضل و شجاعت و قرابت علی علیه السلام با رسول صلی الله علیه و آله نیست، اما برای نصب خلافت، نفاذ امر و مقبولیت عامه مرجح است که بتواند حقوق و حدود

۱- گمراهی.

۲- اهل سنت و جماعت اگر از چند مذهب تشکیل می‌شود، همه آنها در اصول عقیده و فقه با هم متفقند، و اختلافهای آنها همه در فروع است و آن هم به سبب وجود انواع روایات صحیحیه یا فهم مجتهدی از احادیث پیغمبر صلی الله علیه و آله.

مسلمین را حفظ کند، و اسلام را توسعه دهد، نه علم و فضل. بنابراین، اهل حل و عقد هر کس را دیدند دارای نفاذ امر و مقبولیت عامه است، و می‌تواند امور جمهور را اداره کند با او بیعت می‌کنند و امیر قرار می‌دهند، بیعت اهل حل و عقد هم محترم و متبع است و تخلف از آن ممنوع چنانکه خود حضرت امر در مکتوب ششم از نهج البلاغه برای اثبات صحت خلافت خود بآن استدلال می‌فرماید که انتخاب مهاجر و انصار واجب الاجرا است، و اگر کسی از رأی ایشان تخلف کند واجب القتل است چون از سبیل مؤمنین منحرف شده است. «إنه بايعني القوم الذين بايعوا أبا بكر وعمر وعثمان علي ما بايعوهم عليه فلم يكن للشاهد أن يختار ولا للغائب أن يرد، إنما الشورى للمهاجرين والأنصار فإن أجمعوا على رجل وسموه إماماً كان ذلك لله رضی، فإن خرج من أمرهم خارج بطعن أو بدعة ردّوه إلى ما خرج منه، فإن أبي قاتلوه على اتباعه غير سبيل المؤمنين، وولاه الله ما تولى».

یعنی: «گروهی که با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کردند بهمان طریق با من بیعت کردند، پس کسی که شاهد بوده نباید دیگری را اختیار کند و کسی که غایب بوده نباید منتخب آنها را رد کند، و جز این نیست که شوری از مهاجرین و انصار است، بنابر این اگر آنها بر مردی اتفاق کردند و او را امام نامیدند، این کار موجب رضای خداست. پس کسی که بسبب طعن و بدعت از امر ایشان بیرون رفت او را بر میگردانند، اگر از برگشت خودداری نمود با او می‌جنگند که غیر راه مؤمنان را پیروی کرده است».

که صریحاً می‌فرماید که متخلف از رأی مهاجر و انصار واجب القتل است، چون از سبیل مؤمنین خارج شده است. همچنان در مکتوب هفتم نیز همین موضوع را تکرار و تأیید می‌فرماید.

جای حیرت است که بعضی از پیشوایان شیعه می‌گویند: علی در این دو مکتوب برحسب عقیده معاویه سخن گفته خودش معتقد بآن نبوده است. غافل از اینکه علی رضی الله عنه

دلیل وجوب قتل متخلف از رأی مهاجر و انصار را جمله «علی إتباعه غیر سبیل المؤمنین» بیان فرموده که اشاره بآیه:

﴿وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصَلِّهِ ۖ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا﴾ [النساء: ۱۱۵].

«کسی که بعد از آشکار شدن حق، با پیامبر مخالفت کند، و از راهی جز راه مؤمنان پیروی نماید، ما او را به همان راه که می‌رود می‌بریم و به دوزخ داخل می‌کنیم و جایگاه بدی دارد».

می‌باشد. چگونه ممکن است علی علیه السلام معتقد بحکم قرآن نباشد! چگونه ممکن است بدون اعتقاد بوجوب قتل متخلف از رأی مهاجر و انصار بجنگ معاویه برود؟ تأویل مذکور عیناً شبیه بگفتار آخوند میان در بند کرمانشاه است که گفته بوده، خدا آیه: ﴿وَأَقِمْوْا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ﴾ «و نماز را برپادارید و زکات را پردازید» را از روی مزاح گفته، خودش معتقد به آن نیست، زیرا خدا احتیاجی به نماز و زکات ندارد. باری رأی و اتفاق اهل حل و عقد برای خلافت و امامت لازم است.

برادران شیعه می‌گویند: خلافت را از علی غصب کردند، و برای بیعت ریسمان بگردن او انداختند، و کشان‌کشان بمسجد بردند، در خانه‌اش را شکستند، دنده زهرا را خورد کردند، محسن موهوم سقط شد، ام‌کلثوم^۱ را بزور بردند، باغ فدک را غصب کردند، و ... و ... که قلم از ذکر آن‌ها شرم دارد. اگر این اکاذیب راست باشند. که شیطان الواعظین هم در کتاب (شب‌های پیشاور) از صفحه (۵۰۹) تا صفحه (۵۲۰) ذکر کرده، دلیل قاطعی است بر اینکه علی دارای قدرت و نفاذ امر و مقبولیت عامه نبوده است. بدیهی است کسیکه نتواند حقوق خودش را حفظ کند، و آنچه نشاید و نباید بسر خودش و کسانش بیارند قادر بر نفس کشیدن نباشد، چگونه می‌تواند حقوق مردم را حفظ کند؟ و مردم به

۱- دختر حضرت علی و فاطمه و همسر امیرالمؤمنین عمر می‌باشد.

چه امیدی با او بیعت کنند؟ و علم و فضل چه دردی را دوا می‌کند؟ چنانکه دیده شد پس از شهادت عثمان بخلافت رسید، و نتوانست (با داشتن علم و فضل) آن را انجام بدهد - آنهمه قتل و کشتار رجال نامی، و خونریزی و تلفات اسفانگیز و فتنه و آشوب خانمانسوز و برادرکشی در گیر شد.

نیکلسن - سیاح انگلیس می‌گوید: اگر علی روز اول خلیفه شده بود، امروز از اسلام بجز نام اثری باقی نبود.

علی رضی الله عنه شجاع^۱ بود. علی رضی الله عنه پهلوان بود. علی رضی الله عنه عالم بود. علی رضی الله عنه صهر رسول و زوج بتول بود. اما مرد میدان سیاست نبود ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم اسلام را به اوج شوکت و عظمت رسانیدند. (رجوع به خطبه - ۱۹۶).

برادران شیعه علاوه بر اینکه ریسمان بگردن علی می‌اندازند، و او را به منتهی درجه ضعف و ذلت می‌رسانند، زن پیغمبر را هم فاحشه می‌گویند، گروهی که بزن پیغمبر که طبق آیه (۶) از سوره (۲۳) مادر علی و مادر عموم مؤمنین است^۲ فاحشه بگویند. آیا می‌توان آن‌ها را مسلمان دانست؟ آیا چنین عقیده و مذهبی قابل قبول است؟

به اضافه خلفاء و اصحاب رسول، بلکه عموم مسلمین را هم (بجز سه نفر - مقداد بن اسود، و سلمان فارسی، و ابوذر غفاری) همه را مرتد و کافر می‌خوانند و عمار بن یاسر را با استکراه استثنا می‌نمایند، که از امام جعفر روایت می‌کنند - در اصول کافی هم صفحه (۱۹۰) از امام محمد باقر روایت می‌کند - که هر سه خلیفه^۳ و اتباعشان مخلد فی النار اند^۴. و در صفحه (۲۲۳) و (۲۲۶) و (۲۲۷) و (۲۳۰) و (۲۳۲) نیز از امام جعفر روایت می‌کند - که هر سه خلیفه و اتباعشان همه کافراند و مخلد فی النار. فاضل لاهیجی هم در

۱- دلیر با شهامت و شجاعت بود.

۲- سوره احزاب ﴿وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ﴾

۳- یعنی ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم.

۴- یعنی: در آتش جهنم جاویدانند.

تفسیر ﴿أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾ [البقرة: ۳۹].^۱ جلد اول صفحه (۲۵۴) از امام جعفر روایت می‌کند - که مقصود از این آیه غاصبان خلافت‌اند. سید رضی هم در مکتوب (۶۲) از قول امیر جعل کرده که تمام مردم مرتد شدند، به ابی‌بکر بیعت کردند در صورتیکه خود امیر یکی از بیعت‌کنندگان است، و خداوند در سوره (۹) آیه (۱۰۰) عموم مهاجر و انصار و اتباع آن‌ها را مخلد فی الجنة معرفی فرموده است:

﴿وَالسَّيِّقُونَ الْأَوْلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾ [التوبة: ۱۰۰].

«پیشگامان نخستین از مهاجرین و انصار، و کسانی که به نیکی از آن‌ها پیروی کردند، خداوند از آن‌ها خشنود گشت، و آن‌ها (نیز) از او خشنود شدند و باغهایی از بهشت برای آنان فراهم ساخته، که نهرها از زیر درختانش جاری است جاودانه در آن خواهند ماند و این است پیروزی بزرگ!»

حالا باید قضاوت کرد که آیا روایات پیشوایان تشیع درست است، یا نص صریح قرآن؟

اگر روایت پیشوایان شیعه درست باشد، نتیجه این می‌شود، که خدا العیاذ بالله دروغ گفته، یا ندانسته که بعداً مرتد می‌شوند از روی جهل آن‌ها را مخلد فی الجنة معرفی کرده است!! آیا کسیکه خود را مسلمان بداند نسبت به خدا و پیغمبر خدا و اصحاب کرام و زن پیغمبر و خلفاء راشدین و عموم مسلمین اینگونه تهمت‌های دیانت‌کش و حدت‌شکن را روا می‌دارد؟

اگر واقعاً پس از رحلت رسول اکرم ﷺ عموم مسلمین مرتد شدند، پس اطلاق کلمه (امیرالمؤمنین) بر علی بيمورد خواهد بود، و او را العیاذ بالله (امیرالمتردین) باید گفت.

۱- البقرة: ۳۹ یعنی: «ایشانند باشندگان دوزخ، ایشان در آنجا جاویدند».

در میان گروه شیعه کلمه (عمر) و (عایشه) باندازه مبعوض و منفور است که بدترین فحش و دشنام آن‌ها منحصر باین دو لفظ است، اگر بمردی بگویند: عمر، یا بزنی بگویند: عایشه، باندازه متغیر و عصبانی می‌شود که مافوق آن متصور نیست. و بهمین علت است که در میان گروه شیعه یک عمر نام یا عایشه نام پیدا نمی‌شود، آقایان پیشوایان تشیع بمنظور مستور ساختن القائات و تزریقات خود که در مثل است (تیر می‌اندازد و کمان را پنهان می‌کند) می‌گویند: عقیده عوام مربوط به علما نیست، می‌گوییم: تا از طرف علماء و پیشوایان بعوام دستور داده نشود عوام بیچاره از خود عقیده ندارد، و خود بخود کسی را لعن نمی‌کند، و جرئت ندارد زن پیغمبر خود را فاحشه بخواند، و مادر علی و مادر عموم مؤمنین را بعمل زنا متهم کند. آب از سرچشمه گل‌آلود است، آنچه استاد به او گفته بگو می‌گوید، کسانی که به کتب و تألیفات اهل تشیع آشنا هستند می‌دانند که تا چه اندازه نسبت بخلفاء راشدین و ام‌المؤمنین و عموم مسلمین اسائه ادب شده است، مسلمان نشنود کافر نه بیناد.

فاضل کلینی در اصول کافی صفحه (۱۵۹) از امام جعفر صادق روایت کرده که کلمه (حمیراء) مبعوض خدا است، و از تسمیه باسم حمیراء نهی کرده است. باز در صفحه (۱۵۳) از امام محمد باقر روایت می‌کند که امام حسن فرموده: (عمل عایشه را خدا و همه مردم می‌دانند، و دشمنی او با خدا و رسول و اهل بیت معلوم است) هنگام دفن امام حسن هم عایشه گفته: حجاب پیغمبر صلی الله علیه و آله را با دفن اموات هتک نکنید، امام حسین گفته: (تو و پدرت حجاب پیغمبر را هتک کردید، و کسانی را که پیغمبر صلی الله علیه و آله از آن‌ها متنفر بود بخانه او راه دادید) - مقصود صفوان و عبدالله بن ابی و مسطح و سایر مفتریان است.

عوام بیچاره بشنود که امام حسن عایشه را بدعمل و دشمن خدا و رسول و اهل بیت معرفی کرده، و امام حسین نسبت هتک حجاب رسول صلی الله علیه و آله به او داده و امام جعفر اسم حمیرا را مبعوض خدا معرفی نموده و از تسمیه به آن نهی کرده است، چگونه از افک و لعن او خودداری می‌نماید؟

در صورتیکه خدا می‌داند، سبطین شریفین و امام جعفر صادق از این افترا مبرا هستند. پیشوایان تشیع اضافه بر اینکه علی علیه السلام را خلیفه بلافضل، و خلفا را غاصب و ظالم، بلکه مرتد و کافر می‌خوانند، خود را هم (نائب الامام) یعنی اولو الامر و واجب الاطاعه می‌دانند، و پادشاه را ظالم و غاصب مقام امامت می‌خوانند، و اطاعه او را حرام، بلکه دشمنی با امام معرفی می‌نمایند. رجوع به اصول کافی صفحه (۹۸) که در تفسیر آیه ﴿لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾ [البقرة: ۱۲۴]^۱ از امام رضا روایت می‌کند که گفته: «فأبطلت هذه الآية إمامة كل ظالم إلى يوم القيامة»^۲.

و در صفحه (۳۴) نیز از امام جعفر روایت کرده که فرموده: (پادشاه طاغوت است و اطاعت طاغوت کفر است).

همچنان در تمام تفاسیر شیعه غاصب بودن پادشاه مصرح است که لاهیجی نیز در تفسیر خود در چندین محل از جمله صفحه (۱۱۱) و (۴۹۵) و (۵۱۰) جلد اول بان تصریح کرده که اطاعت غیر نواب ائمه ممنوع و اطاعه پادشاه بمنزله اطاعت طاغوت است و بت پرستی است، آیا سلاطین اسلام می‌توانند چنین عقیده و مذهبی را بپذیراند؟ کسیکه مختصر شعوری داشته باشد، می‌داند که خلافت بلافضل علی، و اولو الامر بودن آخوند و خدائی منصور حلاج هر سه در یکردیف‌اند جز وهم و خیال چیز دیگری نیست، نه علی خلیفه بلافضل است، و نه آخوند پادشاه، و نه منصور خداوند جهان.

۳- از صفحه (۱۳۷) هم تا صفحه (۱۴۵) نوشته‌اید: در خلافت ابوبکر چون عامه مردم شرکت نداشته‌اند قابل قبول نیست.

۱- بقره: ۱۲۴. یعنی: «عهد من به ستمکاران نمی‌رسد».

۲- این آیه پیشوای هر ستمگری را تا روز قیامت باطل کرده است.

اولاً: روایتی که خودتان از امام جعفر نقل می‌کنید «أرتد الناس بعد النبي إلا ثلاثة أو أربعة»^۱ اعتراف صریح است به اینکه عموم مردم، جز سه یا چهار نفر بر خلافت ابوبکر متفق بوده‌اند. دیگر اینکه حضرت امیر در نهج البلاغة در خطبه (۱۷۲) می‌فرماید: اگر بنا باشد که برای نصب خلافت عموم مردم حاضر شوند، هرگز خلافت صورت نخواهد گرفت، کسانی که اهل انتخاب هستند حکمشان بر غائبین هم جاری است، نه حاضر می‌تواند پشیمان شود، و نه غائب حق انتخاب کسی دیگر را خواهد داشت.

«ولعمرب لئن كانت الإمامة لا تنعقد حتى تحضر عامة الناس فما إلى ذلك سبيل، ولكن أهلها يحكمون على من غاب عنها، ثم ليس للشاهد أن يرجع ولا للغائب أن يختار» که صریحاً می‌فرماید: اهل حل و عقد هر کس را بخلافت انتخاب کردند کافی است، واحدی حق تخلف ندارد نه حاضر می‌تواند از رأی خود برگردد، و نه غائب اختیار انتخاب کسی دیگر را خواهد داشت. از شما خواهشمندم در بین نگارش خودتان، و فرمایش حضرت امیر قضاوت فرمائید که شما درست می‌گوئید یا حضرت امیر؟ سپس در همین خطبه می‌فرماید: (من با دو کس می‌جنگم با کسیکه مدعی امری باشد که استحقاق آن را ندارد، و کسیکه حق دیگری را منع کند).

و نیز در مکتوب (۳۶) می‌فرماید: (من هرگز زیر بار ظلم نمی‌روم اگرچه کشته شوم. و کمی و زیادی سپاه در من تأثیری ندارد)، و در آخر مکتوب (۴۵) نیز می‌فرماید: (سوگند بخدا تمام عرب اگر برای جنگ با من متفق شوند باک ندارم) در مکتوب (۶۲) هم می‌فرماید: (قسم بخدا اگر من تک و تنها باشم، و تمام اهل زمین دشمن من باشند باک ندارم من بکشته شدن مشتاقم و بانتظار اجر و ثواب آن هستم). در چندین جای دیگر از نهج البلاغة همین مضامین را تکرار می‌فرماید که من زیر بار ظلم نمی‌روم و در راه اجرای

۱ - تمام مردمان بعد از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم مرتد شدند مگر سه یا چهار نفر.

حق از کشته شدن باک ندارم، اگر ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم استحقاق خلافت نداشتند و به علی رضی الله عنه ظلم کردند و او را از خلافت ممنوع داشتند چرا با آنها نجنگید؟ و برخلاف گفتار و سوگند خود به هر سه بیعت کرد، و مانند برادر صمیمی تابع و مطیع آنها بود؟ بالعکس چون در مسئله معاویه خود را بر حق می دانست طبق گفتار خود شمشیر کشید و با او جنگید.

جای شک و تردید نیست، که علی رضی الله عنه اگر خلافت را حق خود می دانست، به هر سه خلیفه یکی پس از دیگری بیعت نمی کرد، و برخلاف گفتار و سوگند خود رفتار نمی نمود، و با شمشیر از حق خود دفاع می کرد، زیرا علی رضی الله عنه دروغ نمی گوید هر چه بگوید عمل می کند، چنانکه در خطبه (۱۷۴) می فرماید: «والذي بعثه بالحق واصطفاه علي الخلق ما أنطق إلا صادقاً» قسم به خدائیکه پیغمبر را بحق مبعوث کرده، و او را بر خلق برگزیده است من گزاف نمی گویم هر چه بگویم عمل می کنم.

شمشیر نکشیدن، و بیعت کردن، و پشت سر خلفاء نماز خواندن، و از خلفاء جیره و سالیانه پذیرفتن و ... و ... دلائل قاطعی هستند بر این که هر سه خلیفه بالاستحقاق خلیفه بوده اند، و خلافت آنها حق بوده است. و فرمایش آقای یزدی مورد ندارد، قیل و قال مکتب تشیع هم بی اساس است، و فقط بمنظور مخالفت با عامه است، حافظ شیرازی می گوید:

فضای مدرسه و بحث علم و طاق و رواق چه سود چون دل دانا و چشم بینا نیست
سرای فاضل یزد را چه منبع علم است خلاف نیست که علم در آن جا نیست
برادران شیعه می گویند: تأخیر علی در بیعت به ابوبکر دلیل واضحی است که بیعت
بظالم را خلاف دانسته، بعد برای حفظ مصالح مسلمین بیعت نمود.

می گویم: اگر بیعت با ظالم و مرتد خلاف است پس چرا بیعت نمود، و اگر حفظ مصالح مسلمین ایجاد می کرد که بیعت نماید چرا از انجام این مصلحت تأخیر نمود؟ مقام زهد و تقوی و عصمت امیر منافی با هر دو فرضیه است.

علاوه بر این دلایل قاطعه، حضرت امیر در خطبه (۳۷) نهج البلاغه می‌فرماید: (من پیش از بیعت مطیع بوده‌ام و عهد کرده‌ام هر کس خلیفه شود به او بیعت کنم). «فإذا طاعني قد سبق بيعتي - وإذا الميثاق في عنقي لغيري» که صریحاً صحت بیعت خود را تأیید می‌فرماید.

پس بیعت کردن علی به خلفاء راشدین بدین سبب بوده که ریسمان عهد و میثاق در گردن داشته نه ریسمان بافته اهل تشیع.

اگر برادران شیعه از بیعت کردن علی به ابوبکر و بعد به عمر و بعد به عثمان ناخوشنوداند علی را مورد اعتراض قرار بدهند و بی‌جهت به ابوبکر و عمر و عثمان لعن نکنند، و عموم مسلمین را ظالم و مرتد و کافر نخوانند.

علاوه بر این براهین ساطعه، مهاجر و انصار بالاتفاق گفتند پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در حال حیات تو را بمسجد فرستاد و جانشین خود معرفی نمود، تو مؤنس پیغمبر صلی الله علیه و آله و یار غار او بودید، امروز هم اسن و اورع اصحاب رسول صلی الله علیه و آله تو هستی، ما کسی دیگر را شایسته تقدم بر تو نمی‌دانیم... مجدداً مهاجر و انصار بالاتفاق بار دیگر با او بیعت کردند. و بهمین جهت او را مقدم داشتند از این راه که احترام و رعایت (کبر سن) در قبائل عرب معروف است که امارت جوان را بر پیر مردان نپذیرفته‌اند، قانون اختصاص امامت به اکبر اولاد مبتنی بر همین اصل است.

هنگام رحلت رسول صلی الله علیه و آله سن علی بیشتر از سی سال نبود. در صورتیکه ابوبکر بیش از شصت سال عمر داشت.

جرجی زیدان در کتاب (تمدن اسلام) صفحه (۵۲) جلد اول. و مؤلف کتاب (شهبسوار اسلام) هم در صفحه - (۴۷) و (۵۱) و (۵۶) باین موضوع اشاره کرده‌اند. در سائر تواریخ نیز مذکور است. علی رضی الله عنه علاوه بر اینکه خود را خلیفه ندانسته هیچوقت هم خواهان خلافت نبوده است، همانطور که ابوبکر از تحمل بار خلافت نفرت داشت و می‌گفت: «أقيلوني» علی هم همه جا از قبول خلافت گریزان بود و اظهار نفرت می‌نمود و می‌گفت:

«دعوني والتمسوا غيري» مرا رها کنید و دیگری را پیدا نمائید (رجوع به خطبه (۹۱) نهج البلاغه).

در روضة الصفا صفحه (۵۲۴) و در کتاب (شهبسوار اسلام) صفحه (۵۲) و سائر تواریخ مذکور است. هنگامیکه حضرت رسول ﷺ، رحلت فرمود، عباس بن عبدالمطلب و ابوسفیان بن حرب به او گفتند: اگر مائل بخلافت هستید، اما حاضریم به تو بیعت کنیم فرمود: «هذا ماء آجن ولقمة يَعْصُ بها آكلها» تا آخر خطبه (۵) نهج البلاغه که صریحاً از قبول خلافت اظهار نفرت می‌کند و آن را بآب ناگوار و لقمه گزنده تشبیه کرده است که تحمل آن خطرناک است. در روضة الصفا صفحه (۵۰۵) و سائر تواریخ مذکور است که در زمان خلیفه سوم، اهل کوفه و بصره و مصر بزعامت عبدالله بن سبا برای خلع خلافت از عثمان و نصب علی بمدینه ریختند و علی با نهایت شدت و عصبانیت با آنها مخالفت کرد، و با توبیخ و تهدید رجعت داد.

اگر خلافت از علی غصب شده بود، و علی خواهان خلافت بود جمعیت سه کشور و طایفه بنی هاشم که در اوج قدرت بودند، برای خلع عثمان کافی بود. چنین فرصتی را از دست دادن، دلیل واضحی است که علی رضی الله عنه خواستار خلافت نبوده است، همچنان هنگامیکه خلیفه سوم درگذشت، مردم همه حاضر شدند با او بیعت کنند، فرمود: مرا رها کنید و کسی دیگر را بخلافت بر گمارید من از همه شماها مطیعتر و گوش بر آوازترم، من وزیر باشم برای شما بهتر است تا اینکه امیر باشم. «دعوني والتمسوا غيري وإن ترکتموني فأنا كأحدکم ولعلی أطوعکم وأسمعکم لمن ولیتموه أمرکم وأنا لکم وزیراً خیر لکم منی أميراً» خطبه (۹۱) نهج البلاغه که صریحاً تمایل خود را بوزارت اعلام می‌دارد، و از خلافت اظهار نفرت می‌کند. آقایان اهل تشیع می‌گویند: پس از آنکه خلافت بلافصل را از او غصب کردند دیگر بکلی از امر خلافت متنفر شد و از قبول آن مستنکف گردید.

می‌گوییم: اگر علی خلافت را از طرف خدا و پیغمبر ﷺ حق خود دانسته و از او غصب کردند از غاصب باید متنفر باشد، نه از حق خود، که هر لحظه ممکن است رفع مانع شود و بر او واجب است آن را احراز نماید. و از امر خدا و رسول تخلف نرزد. تولیدن^۱ از حق شیوه بچه و اشخاص نادان است نه شیوه علی، وانگهی اگر از خلافت تولید و قهر کرده، دیگر وزارت را چرا می‌پذیرد که دال بر صحت خلافت خلیفه است؟ با همه این اوضاع و احوال... یعنی تنفر از قبول خلافت، تمایل بوزارت و تصریح باینکه هر کس خلیفه شود من مطیع و گوش بر آواز خواهم بود، و بیعت و متابعت و هماهنگی او با خلفاء و شرکت او در مشاورات و تدابیر لشکری و کشوری و در خطبه (۲۱۹) و پذیرفتن شهربانو دختر یزدگرد (پادشاه ایران) که لشکر عمر او را باسارت آورده بودند، و چندین دلیل دیگر که ذکر همه آنها بانظر اختصار منافات دارد، آیا برای عنوان برادران شیعه که می‌گویند: خلافت را از علی غصب کردند موردی باقی خواهد ماند؟!

و آیا تشبث به قضیه (غدیرخم) که منشأ و مبنای آن در تواریخ مصرح است شرم‌آور نیست؟!

اخیراً هم کتابی را دیدم بنام (داستان غدیر) که با نظر جمعی از پیشوایان شیعه در مشهد چاپ شده، مرقوم گشته که پیغمبر اکرم ﷺ در روز هجدهم ذی‌الحجه سال (۱۱) هجری قمری در محل غدیرخم با حضور یکصد و بیست و چهار هزار نفر که از حجة الوداع در رکاب حضرت مراجعت کرده بودند علی را خلیفه بلافصل خود معرفی فرمود، و عموم آن یکصد و بیست و چهار هزار نفر با او بیعت کردند. جای حیرت است که حضرت رسول ﷺ در همان سال بمرض رحلت مبتلا شد، و در ایام مرض ابوبکر را بمسجد فرستاد، و بطور اشاره جانشین خود معرفی فرمود، اگر علی خلیفه بود و عموم مسلمین با او بیعت کرده بودند، چگونه ممکن است پیغمبر اسلام برخلاف تعیین خود، و

۱- پشت کردن و روی گردانی نمودن.

برخلاف امر خدا (اگر آیه ﴿بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ﴾ مربوط بخلافت علی باشد) کسی دیگر را بمسجد بفرستد که بجای او نماز بخواند؟ و چگونه متصور است که از آن یکصد و بیست و چهار هزار نفر یکنفر با ایمان خداشناس پیدا نشد که بگوید: خلیفه رسول ﷺ علی است که ما با او بیعت کرده‌ایم، و پشت سر غیر علی نماز نمی‌خوانیم؟ یا بحضرت تذکر بدهد که تو در خم غدیر علی را خلیفه خود قرار دادی و ما هم با او بیعت کردیم، فرستادن ابوبکر بمسجد مورد ندارد؟

واضح و روشن است که قضیه غدیر خم مربوط بخلافت نیست، بلکه منشأ آن بطوریکه در تواریخ مصرح است. روضة الصفا هم در صفحه (۴۵۸) ذکر کرده و در ینابیع الموده هم ذکر شده است فقط برای تسکین خشم فاتحین یمن بوده که تصور کرده بودند که حضرت امیر اموال غنیمت را بخلاف تصرف کرده است، در صورتیکه پیغمبر اکرم ﷺ علی را به عنوان (قضاوت لشکر) و تقسیم غنایم در معیت خالد بن ولید به یمن فرستاده بود، متنها علی عجله کرده، اول سهم خودش را از جواری انتخاب کرده بود. چنانکه سوق عبارت که می‌فرماید: «من کنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وأنصر من نصره وأخذل من خذله» مصرح است به اینکه مقصود حضرت فقط ترغیب ولایت و دوستی علی، و ترهیب از عداوت و دشمنی با او است که او را آزار نرسانند، و به هیچ وجه ارتباطی با امر خلافت ندارد، به چندین دلیل:

اول: اینکه کلمه (مولی) بمعنی دوست است، نه خلیفه، چنانکه در سوره (۴۷) آیه (۱۰) می‌فرماید:

﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَأَنَّ الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ﴾ [محمد: ۱۱].

«این [پیروزی مؤمنان و نابودی کافران] به سبب این است که خدا سرپرست و یاور کسانی است که ایمان آورده‌اند، و کافران را سرپرست و یاری نیست.»

و نیز در سوره (۴۴) آیه (۴۱) می‌فرماید -

﴿يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلًى عَنْ مَوْلَى شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ﴾ [الدخان: ۴۱].

«روزی که هیچ دوستی از دوستی [دیگر] چیزی را دفع نکند. و آنان یاری نیابند».
و چندین آیه دیگر که همه جا مولی بمعنی دوست و مطلقا بمعنی خلیفه مستعمل
نشده است.

دوم - اینکه حضرت رسول ﷺ همانطور که گفتیم، پس از قضیه غدیر خم ابوبکر را
در مدت بیماری بجای خود بمسجد فرستاد، اگر علی خلیفه بود، می بایستی او را بمسجد
بفرستد.

سوم - اینکه اگر علی خلیفه بود، تقاضای عباس عمویش در هنگام بیماری پیغمبر که
علی نزد آن حضرت برود. و از او درخواست تعیین خلیفه نماید بیمورد خواهد بود.
روضه الصفا صفحه (۲۶۹).

چهارم - اینکه اگر علی خلیفه بود، تقاضای عباس و ابوسفیان در هنگام رحلت
رسول ﷺ که علی بیعت آنها را پذیرد و او رد نمود، مورد نخواهد داشت که در خطبه
(۵) نهج البلاغه تحاشی خود را از قبول خلافت، و پذیرفتن بیعت عباس و ابوسفیان
تصریح می فرماید، و می گوید: «هذا ماء آجن ولقمة يَعْصُ بها آكلها» کسیکه بامر خدا و
رسول خلیفه باشد حق ندارد از امر خدا و رسول تخلف کند، و موهبت الهی را بآب
ناگوار و لقمه گیرنده تشبیه نماید.

پنجم: اینکه در خطبه (۹۱) که سابقا ذکر یافت تصریح می فرماید به اینکه هر کس
خلیفه شود من مطیع و گوش بر آواز خواهم بود. اگر خلیفه بوده این عنوان مورد ندارد.
ششم: اینکه در همان خطبه (۹۱) مقام وزارت را برای خود انتخاب می فرماید، کسیکه
بامر خدا و رسول ﷺ خلیفه بوده باشد، حق ندارد از امر خدا و رسول ﷺ تخلف نماید
و بوزارت غیر خلیفه تن در دهد.

هفتم - اینکه در خطبه (۳۷) که ذکر شد، می‌فرماید: من بموجب عهد و میثاقیکه در گردن داشتم به خلفا بیعت کردم کسیکه خودش خلیفه است مورد ندارد برای بیعت بدیگران عهد و میثاق ببندد اعتراف بعهد و میثاق برای بیعت به دیگران، دلیل روشنی است بر اینکه حضرت امیر دارای مقام خلافت نبوده، و موضوع غدیرخم ارتباطی با امر خلافت نداشته است.

هشتم - اینکه تمام مورخین مصرح‌اند به اینکه حضرت رسول ﷺ برای خود خلیفه معین نکرده، که جرجی زیدان هم در کتاب (تمدن اسلام) صفحه (۵۱) جلد اول و مؤلف کتاب (شهسوار اسلام) نیز صفحه (۸۵) باین موضوع اشاره کرده‌اند - و اصحاب رسول بهمین دلیل (که پیغمبر ﷺ خلیفه معین نکرده) معاویه را از تعیین یزید به خلافت منع می‌کردند. رجوع به روضة الصفا صفحه (۴۰۴).

نهم - اینکه اگر مقصود پیغمبر از تشکیل غدیرخم ابلاغ خلافت علی رضی الله عنه بود، و خدا با امر فرموده بود: ﴿بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ﴾ «برسان آنچه فرود آورده شده است بسوی تو» واجب بود صریحاً بفرماید: «علی خلیفه و جانشین من است» ایماء و اشاره و استعاره در امر بآن عظمت که ستون خیمه اسلام است، از عقل و منطق و ایمان دور، و منافی با امر خدا است، در صورتی که خدا او را اطمینان داده ﴿وَأَلَّلَهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ﴾ «و خدا نگاهدارد تو را از مردمان» با این اطمینان واجب بود همانطور که احکام نماز و روزه و زکات و حج و جهاد را صریحاً ابلاغ فرموده، خلافت علی رضی الله عنه را هم صریحاً ابلاغ فرماید، که مردم دچار شک و تردید نشوند، و گمراه نگردند.

دهم - اینکه در سوره نور آیه (۵۴) می‌فرماید:

﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ﴾ [النور: ۵۵].

یعنی: «خداوند وعده داده کسانی را از شما که ایمان آورده‌اند و کارهای نیکو کرده‌اند

بخلافت برگزیند همانطور که قبلاً کسانی را بخلافت برگزیده است.» این آیه یکی از معجزات قرآن است که در زمان ضعف و ذلت و یأس مسلمین، خلافت و زمامداری را به آنها مژده داده و پیش‌گوئی فرموده است، و بعد هم بعمل آمده است، و آن را آیه (استخلاف) می‌گویند، که صریحاً دلالت دارد بر اینکه خلیفه و جانشین پیغمبر متعدد خواهد بود و منحصر بفرد نیست. اگر علی خلیفه بلافصل باشد، یعنی خلافت ابوبکر و عمر و عثمان باطل، خلافت منحصر بفرد می‌شود، و موردی برای صیغه جمع و ضمیر جمع باقی نمی‌ماند و اعجاز قرآن مبدل بچند کلمه کاذبه خواهد شد. بنابراین، آیه استخلاف دلیل قاطعی است بر صحت خلافت خلفاء، و بطلان اختصاص آن به علی علیه السلام ممکن است گفته شود، که مصداق جمع از علی و ائمه درست می‌شود. می‌گوییم: تاریخ نشان می‌دهد که غیر از امام حسن (آنهم بطور ناقص) احدی از ائمه بمقام خلافت نرسیدند. و همه از خوف حکام فراری و متواری و مخفی یا گوشه‌گیر بودند. و این توهم مورد ندارد، وانگهی چه مانع دارد که باحترام قرآن، و رأی مهاجر و انصار، و احترام گفتار خود امیر و صحت بیعت و اقتدای او بخلفاء و درست بودن تزویج شهربانو به امام حسین و حلال بودن جیره و سالیانه که امیر از خلفاء دریافت می‌داشت و رفع اختلاف و نفاق، خلافت آنها را هم درست بدانیم، و عشره مبشره^۱ را مخلد فی الجنة بخوانیم نه مخلد فی النار؟؟

یازدهم - اینکه اگر مقصود از کلمه (مولی) خلیفه باشد، ترجمه عبارت اینطور می‌شود (من خلیفه هر کس هستم علی هم خلیفه او است، خدایا، خلیفه کن هر کس که علی را خلیفه کند...) که سراسر غلط، و منافی با مقام فصاحت افصح العرب است.

۱- ده کسانی که پیامبر اسلام به آنها بشارت بهشتی بودن داده است، عبارت‌اند از خلفای چهارگانه راشدین و سعد ابن ابی وقاص، ابو عبیده ابن الجراح و طلحه و زبیر و عبدالرحمن ابن عوف و سعید بن زید رضی الله تعالی عنهم.

دوازدهم - اینکه اگر علی به امر خدا و رسول ﷺ خلیفه بود. چرا از امر خدا و رسول تخلف نمود، و همه جا از قبول خلافت گریزان بود. و وزارت را بر خلافت ترجیح داد؟ بدیهی است که علی از امر خدا و رسول ﷺ تخلف نمی‌ورزد دشمنان اسلام این دروغ خلافت بلافصل را بمنظور ایجاد اختلاف ابتداع کرده‌اند. از این دلایل روشن می‌شود که قضیه غدیر خم بهیچوجه ارتباطی با امر خلافت نداشته، و مقصود حضرت فقط ترغیب ولایت و دوستی علی بوده که خشم و سوءظن فاتحین یمن مرتفع شود، و به علی آسیب نرسانند.

عجیب‌تر از همه چیز اینست، که آن یکصد و بیست و چهار هزار نفر که در غدیر خم حضور داشتند، در ظرف دو ماه همه مردند و منقرض شدند، که یک نفر باقی نمانده بود داستان به آن شدّ و مدّ و طول و تفصیل را به اهل سقیفه بنی ساعده تذکر بدهد اینجا است که از ناچاری می‌گویند، عموم مسلمین (بجز سه یا چهار نفر) همه مرتد شدند. اگر هر کس علی را خلیفه بلافصل نداند مرتد محسوب شود، اولین مرتد (العیاذ بالله) حضرت رسول ﷺ خواهد بود، که علی را بجای خود بمسجد نفرستاد، و ابوبکر را فرستاد.

از تتبع کتب و مدونات اهل تشیع روشن است که عمده مخالفت آن‌ها با عامه مسلمین در چهار فقره است:

اول - انکار قرآن که می‌گویند: قرآن کنونی دست خورده است، و قرآن درست دست نخورده پیش امام زمان است، یعنی امام موهوم، و می‌گویند: آیه ﴿وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ «و ما نگهبان آنیم» راجع بهمان قرآن است که در نزد امام محفوظ است، نه این قرآن موجود در میان عام.

فاضل کلینی در اصول کافی صفحه (۱۱۳) از امام جعفر صادق روایت کرده که فرموده: (هرکس بگوید که قرآن را بطوری که نازل شده جمع‌آوری کرده است کذاب است، قرآن درست فقط در نزد علی و ائمه بعد از علی است). مازندرانی هم در حاشیه اصول کافی صفحه (۱۱۸) دو قرآن را تصریح کرده، یکی قرآن موجود در دست عام، دوم

قرآن مضبوط در نزد امام. در کتاب (فصل الخطاب) نیز که در اثبات تحریف قرآن نوشته‌اند، در صفحه (۱۲۰) مرقوم داشته قرآن درست دست نخورده قرآنی است که علی نوشته، و دست بدست به امام زمان سپرده شده است، و قرآن موجود در میان عام محرف است. و در صفحه (۲۳) و (۱۷۹) هم نوشته: علاوه بر تحریف، سه سوره (ولایت) و (حَقْد) و (خَلْع) را نیز سرقت کرده‌اند، که مؤلف کتاب (دبستان المذاهب) هم آن را نقل کرده.

و در صفحه (۲۰۴) سوره (ولایت) را بیان نموده است، سرقت سه سوره مذکوره را بخلیفه سوم تهمت می‌زنند، غافل از اینکه دزد بزرگ اگر (راست باشد) کسی است که تمام قرآن را دزدیده و نزد امام پنهان کرده است. باز در اصول کافی صفحه (۲۲۵) و (۲۲۷) و (۲۲۸) چند فقره تحریف را ذکر کرده است.

دومین - اختلاف شیعه با عامه مسلمین خلافت ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم است که باطل می‌دانند.

سوم - جعل اکاذیب از قول ائمه اطهار.

چهارم - اختراع بدعت‌ها و خرافات و موهومات و اباطیل بمنظور مخالفت با عامه مسلمین.

اگر برادران شیعه از این چهار فقره منصرف شوند براستی و درستی شیعه و پیرو پاک و پاکیزه علی خواهند بود، و اختلافی باقی نمی‌ماند اما دکانداران نمی‌گذارند اختلاف مرتفع شود.

در تواریخ مصرح است که امام حسن عسکری بلاعقب^۱ در گذشته و متروکات او در بین مادرش سوسن خاتون (ام ولد) و برادرش (جعفر) توریث شده است که فاضل کلینی هم در صفحه (۲۸۰) اصول کافی بعنوان استدلال بر صحت توریث آن را ذکر کرده است

۱- بدون فرزند.

زیرا توریث ترکه میت در بین وراث دور، با بودن وراث نزدیک در آیین اسلام ممنوع و نامشروع است. بنابراین، توریث متروکات امام حسن در بین مادر و برادرش دلیل واضحی است که بلاعقب بوده است. فرقه (احدی عشریه) یعنی یازده امامی، که از فرقه‌های تشیع‌اند دارای همین عقیده‌اند که امام حسن بدون فرزند مرده، و از امام علی نقی پدرش روایت می‌کنند که فرموده: «أبو محمد ابني أنصح آل محمد غريزة وأوثقهم حجة وهو الأكبر من ولدي وهو الخلف بعدي وإليه تنتهي عرى الإمامة وأحكامها».

که صریحاً امام حسن را «خاتم الائمه» و آخرین دکه امامت و منتها الیه احکام آن معرفی فرموده است که بموت او امامت خاتمه پیدا می‌کند.

کلینی هم در اصول کافی صفحه (۱۷۰) روایت مذکور را عیناً ذکر کرده است، حالا باید قضاوت کرد که امام محمد باقر درست می‌گوید یا دکانداران منفی‌باف؟! فرقه احدی عشریه، فرقه اثنی عشریه را گمراه می‌دانند. و اثنی عشریه حضرت جعفر برادر امام حسن را (جعفر کذاب) می‌گویند. به جهت اینکه پس از رحلت امام حسن گفته بود (محمد زنده است، و من او را دیده‌ام) مازندرانی هم در حاشیه اصول کافی صفحه (۲۸۱) ذکر کرده است.

باید پرسید: اگر محمد زنده است، جعفر را چرا کذاب می‌گویند، و اگر مرده است، عنوان زنده بودن او چه موردی دارد؟؟؟ خدایا، زین معما پرده بردار. پیشوایان شیعه معتقداند که همیشه وجود یک امام زنده در بین مردم برای چوپانی و راهنمایی و تعلیم آداب دین واجب است، که حلال و حرام را معرفی کند و حق و باطل را بمردم بفهماند از ظلم و خلاف جلوگیری کند، و مردم را بسوی راه راست دعوت و هدایت نماید تا حجت خدا بر خلق کامل باشد، و بهمین مناسبت امام را «حجة الله» می‌گویند و برای اثبات وجوب وجود چنین امامی از ابی جعفر امام محمد باقر، و ابی عبدالله امام جعفر صادق نقل خبر کرده‌اند که فرموده‌اند: «لا تقوم الحجة على خلقه إلا فإمام حي يعرف الحلال والحرام ويدعو الناس إلى سبيل الله» و نیز از امام جعفر روایت کرده‌اند که فرموده:

«إِنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ إِمَامٍ إِلَّا وَفِيهَا إِمَامٌ كَيْمًا إِنَّ زَادَ الْمُؤْمِنُونَ شَيْئًا رَدَّهُمْ وَإِنْ نَقَصُوا شَيْئًا أَثَمَّهُ لَهُمْ».

حتی می‌گویند: اگر از اهل جهان دو نفر باقی بماند یکی از آنها امام خواهد بود که دومی را راهنمایی کند «قال الإمام جعفر الصادق لو لم يبق في الأرض إلا إثنان لكان أحدهما الإمام وآخر من يموت هو الإمام لئلا يحتج أحد على الله عز وجل أنه تركه بغير حجة لله عليه» اصول کافی صفحه (۸۶). با این صراحت‌ها که وجود امام زنده و حاضر در میان مردم واجب است که از ظلم و خلاف جلوگیری نماید، و حلال و حرام را معرفی کند، و احکام دین را بمردم یاد دهد، و مردم را بسوی حق دعوت نماید، تا حجت خدا همیشه بر خلق کامل باشد، آیا برای قول بوجود امام غائب (که با مرده تفاوتی ندارد) موردی باقی خواهد ماند، حجت مختلفی و چوپان غائب برای راهنمایی و گله‌داری چه فایده و نتیجه دارد؟؟؟

فاضل کلینی آیه ﴿وَبِئْرٍ مُّعْظَلَةٍ وَقَصْرِ مَشِيدٍ﴾ «و [چه بسیار] چاه‌های پر آب [که به سبب نابود شدن مالکانش] متروک افتاده و کاخ‌ها و قصرهای برافراشته [و محکمی که بی‌ساکن و بی‌صاحب مانده است]» را بروایت از امام موسی و امام علی نقی به (امام صامت و امام ناطق) تفسیر کرده، که امام صامت (بئر معطله) است، و امام ناطق (قصر مشید). اصول کافی صفحه (۲۳۰).

علاوه بر این دلایل قاطعه می‌گوییم: خدا کار غلط نمی‌کند که یک طفل معصوم پنج ساله را بدون هیچ‌گونه گناه و تقصیری در سرداب سامرا از سنه (۱۶۰) هجری قمری تا آخر الزمان زندانی و حبس نماید، و گله را بی‌چوپان بگذارد ﴿وَمَا رَبُّكَ بِظَلَمٍ لِّلْعَبِيدِ﴾ «و پروردگارت هرگز به بندگان ستم نمی‌کند!» مگر خدا قادر نیست که در آخر الزمان، چنین کسی را خلق کند، و مرتکب چنین خلافی نشود؟ نعوذ بالله من دسائس الشیطان.

اعتقاد بظهور امام موهوم، علاوه بر مفاسد دیگر نیروی عزم و اراده را هم سست می‌کند، و مردم را از فعالیت و سعی و کوشش باز می‌دارد، که از تحمل زحمت اصلاحات و حل مشکلات، شانه خالی می‌کنند و می‌گویند: (خودش می‌آید درست می‌کند) آیا عقل سلیم اجازه می‌دهد، که ما دست روی دست بگذاریم و منتظر باشیم که امام موهوم بیاید کوچه و خیابان و دم دروازه ما را جاروب بزند، و تمام مشکلات سیاسی و مذهبی ما را حل نماید؟!!

اینگونه خرافات و اباطیل باعث سرافکندگی است، و دانشمندان به آن می‌خندند خود پیشوایان می‌دانند که امام زمان وجود خارجی ندارد اما هر سال میلیونها ملیون بعنوان (سهم امام) از مردم عوام دریافت می‌دارند، چگونه ممکن است سهل و آسان از این سیل سرشار مفت و مجانی صرف نظر کنند و بحقیقت امر قائل شوند؟!!

خالصی زاده می‌گفت: من لاف عقل می‌زنم این کار کی کنم.

بهترین دلیل بر فساد عقاید جدید الاختراع اهل تشیع نهج البلاغه است که فرمایش‌های حضرت امیر کاملاً با عقاید و گفتار و رفتار اهل تشیع، منافات دارد، تشخیص ملحقات نهج البلاغه خیلی سهل و آسان است، هر خطبه یا مکتوبی که مخالف با قرآن و سنت رسول نباشد، فرمایش خود امیر است اما هر خطبه یا مکتوبی که مخالف با قرآن یا سنت رسول ﷺ باشد قطعاً ملحق و مختلق است، از قبیل خطبه (شقشقیه) که سراسر مخالف با قرآن و آیه استخلاف و سنت رسول و فرستادن ابوبکر بمسجد، و رفتار و گفتار خود امیر است که قبلاً ذکر شد.

برگردیم بموضوع بحث، بالاخره پس از در گذشت خلیفه سوم، مردم با اصرار و التماس علی را بقبول خلافت وادار کردند، در خطبه (۱۹۶) خطاب به آن‌ها می‌فرماید: (قسم بخدا من بخلاف و امارت رغبت نداشتم، شما مرا بقبول آن وادار کردید «والله ما كانت لي في الخلافة رغبة ولا في الإمارة إربة ولكنكم دعوتوني إليها وحملتموني عليها» که باز نفرت خود را از خلافت تذکر می‌دهد، کسیکه همواره از خلافت گریزان باشد. و

صریحاً قسم یاد کند که من بخلافت رغبت نداشته‌ام و مردم مرا بقبول آن وادار کردند. اگر ما بگوئیم علی خلیفه بلافصل بود، خلافت را از او غصب کردند علاوه بر اینکه علی را تکذیب کرده‌ایم که قسم دروغ خورده خود را هم کاسه از آش گرمتر معرفی می‌نمائیم. تکذیب علی علیه السلام منافی با اسلامیت است، علی علیه السلام دروغ نمی‌گوید، علی قسم دروغ نمی‌خورد، علی از حق نفرت نمی‌کند، علی بوزارت، مائل است نه بخلافت و امارت.

۴- در صفحه (۱۴۵) هم آیات و احادیثی را ذکر کرده‌اید که خلافت حق علی بود دیگران غصب کردند.

این عنوان بطوریکه گفتیم با گفتار و قسم خود علی علیه السلام منافات دارد، که قسم می‌خورد من خواستار خلافت نیستم و عهد بسته‌ام که هر کس خلیفه شود من با او بیعت کنم، من وزارت را خواستارم نه امارت، معهدا می‌گویم: آیا خود علی علیه السلام واقف بآن آیات و احادیث نبود؟؟

یا واقف بود و معنی آن‌ها را نمی‌دانست؟؟

یا دانسته و برخلاف قرآن و فرمایش رسول صلی الله علیه و آله از قبول خلافت تخلف ورزیده، و از امر خدا و رسول نفرت نموده، یا العیاذ بالله تنفر او تظاهر و دروغ بوده است.

﴿يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَّا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ﴾ [آل عمران: ۱۶۷].

«به زبان خود چیزی می‌گویند که در دل‌هایشان نیست!».

علی علیه السلام اگر کوچکترین دلیلی را در قرآن یا حدیث یا غدیر خم بر خلافت خود سراغ می‌داشت، و خود را از جانب خدا و رسول صلی الله علیه و آله خلیفه می‌دانست، ممکن نبود از امر خدا و رسول صلی الله علیه و آله اظهار نفرت کند، همانطور که حضرت رسول صلی الله علیه و آله یکه و تنها بدون اعتنا به کشتن و کشته شدن، در برابر انبوه کفر، نبوت خود را اظهار نمود بر او هم واجب بود بامتثال امر خدا و رسول صلی الله علیه و آله، و بطوریکه در خطبه (۱۷۲) و مکتوب (۳۶) و (۴۵) و (۶۲) و چند جای دیگر اظهار داشته شمشیر بکشد و از حق خودش دفاع نماید، علی از خدا و رسول صلی الله علیه و آله موقع‌شناستر نبود که گفته شود صلاح ندانست شمشیر بکشد، علی از

امر خدا و رسول ﷺ ترمرد نمی‌کند، علی ترک واجب نمی‌کند، علی از بشر نمی‌ترسد، علی از بذل جان نمی‌هراسد، علی زیر بار ظلم نمی‌رود، علی بظالم بیعت نمی‌کند، علی بیست و پنج سال پشت سر ظالم نماز نمی‌خواند، علی دختر خود را بظالم نمی‌دهد، علی وزیر ظالم نمی‌شود، علی از ظالم جیره و سالیانه قبول نمی‌کند، علی شهربانو را از ظالم نمی‌پذیرد، علی از ظالم فیء و غنیمت دریافت نمی‌دارد، علی سهم (قالی بهارستان) ایران را از ظالم قبول نمی‌کند^۱. علی از ظالم تمجید نمی‌کند، که در خطبه (۲۱۹) از عمر ستایش می‌کند و می‌فرماید (سعی و اهتمام عمر برای خدا بود بتحقیق کجیها و دشواریها را راست و هموار نمود، حزن و گرفتاری‌ها را چاره کرد سنت رسول را برپا داشت، فتنه و آشوب را پشت سر انداخت، پاک جامه و کم عیب از دنیا رفت، خوشی خلافت را دریافت، و از شر آن سبقت گرفت، اطاعت خدا را بجای آورد و از نافرمانی خدا پرهیز نمود و حقش را ادا کرد رفت، و مردم را در طرق متشعبه جا گذاشت که گمراه هدایت پیدا نمی‌کند و مهتدی یقین حاصل نمی‌نماید. «لله بلاء عمر فقد قوم الأمد وداوي العمد، أقام السنة وخلف الفتنة، ذهب نقي الثوب، قليل العيب أصاب خيرها، وسبق شرها، أدى إلى الله طاعته واتقاه بحقه، رحل وتركهم في طرق متشعبة، لا يهتدي فيها الضال ولا يستيقن المهتدي».

نیز در خطبه (۱۳۴) و (۱۳۶) عمر رضی الله عنه را راهنمایی می‌کند و صلاح‌اندیشی می‌نماید، که می‌خواست خودش به جنگ برود، علی رضی الله عنه گفت: اگر لشکر شکست بخورد بامید تو برمی‌گردند، اگر تو شکست بخوری بامید چه کس برمی‌گردد؟

آقایان پیشوایان، در جواب این سه خطبه چه می‌فرمایند که علی خلافت عمر را تصدیق دارد، و او را می‌ستاید. و صریحاً می‌فرماید، عمر پاک جامه بود و از نافرمانی خدا

۱- الکساندر مازاس فرانسوی در شرح حال مشاهیر اسلام صفحه (۱۱۸) می‌نویسد. که علی سهم قالی بهارستان را به ۲۰۰۰۰ لیره به بازرگانان سوریه فروخت.

پرهیز نمود، ظلم با پرهیز از نافرمانی خدا منافات دارد، و خیرخواهی و صلاح‌اندیشی ظالم، با عصمت و تقوی و زهد علی وفق نمی‌دهد.

تمنا دارم اگر جوابی دارند، بفرمایند، اگر ندارند، از لعن کسبیکه علی او را پاک جامه و پرهیزگار معرفی کرده توبه نمایند، از روان پاک عمر آمرزش بطلبند.

علی حیدر کرار است، علی صاحب ذوالفقار است، علی فرزند ابی‌طالب است، علی اسدالله الغالب است، علی نار پیکار را بر تحمل عار ترجیح می‌دهد، علی مرگ رنگین را خوشتر از زیست ننگین می‌دارد، علی ترسو نیست، علی دو رو نیست، علی دروغگو نیست، تمام اکاذیب و مهملات را دشمنان اسلام بافته و تلقین و تزریق کرده‌اند، تا قدرت وحدت ما را در هم شکنند، و ما را بجان همدیگر بیندازند، تا خود آسوده حال بر ما حکومت کنند، و بسفاهت ما تفریح نمایند.

اگر ما تاریخ اسلام را رو به آغاز ورق بزنیم، می‌بینیم که قدرت و شوکت مسلمین در مبادی فجر اسلام، پشت سلاطین جهان را بلرزه در آورده، هر روز کشوری را فتح می‌کردند، و برق‌آسا با سرعت و شتاب، آئین اسلام را بشرق و غرب، و شمال و جنوب توسعه می‌دادند، از یکطرف لشکر اسلام با شور و هلهله از رود جیحون می‌گذشتند، و ممالک آنسوی رود را (ماوراء النهر) بتصرف در می‌آوردند، از طرف دیگر بیرق اسلام بر فراز جبل‌الطارق باهتزاز در می‌آمد. و اقصی بلاد اسپانیا و افریقا جزو قلمرو اسلام می‌گردید ملل مختلفه از هر طرف با کمال رغبت و میل به آئین اسلام روی می‌آوردند «ویأتیه من کل فج عمیق» و از ممالک نزدیک و دور، بانشاط و سرور فوج فوج بدین اسلام می‌گرویدند: ﴿وَرَأَيْتِ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا﴾ چه شد که امروز آئین اسلام گرفتار شقاق و رکود و خمود گشته قهقرا رو به عقب می‌رود، و کسی بآن

نمی‌گردد بلکه از آن اجتناب می‌نمایند، و فوج فوج بعنوان شیعه‌گری، و بابی‌گری، و بهائی‌گری و غیرها، از اسلام خارج می‌شوند و فرقه تشکیل می‌دهند،

اسلام بذات خود ندارد عیبی عیبی که در او است از مسلمانی ما است

واضح و بدیهی است که باعث آن پیشروی محیر العقول وحدت و اتفاق بود، و سبب این قهقراء، و نزول اختلاف و نفاق که شیعه سنی را لا مذهب می‌خواند، و سنی شیعه را مبتدع می‌داند، احدی عشریه اثنی عشریه را گمراه می‌خواند، و زیدیه اسماعیلیه را بی‌دین می‌دانند، و... و... که امروز اگر کسی بخواهد بدین اسلام مشرف شود، این اختلافات را مشاهده کند متحیر و سرگردان می‌گردد، نمی‌داند بکدام فرقه بگردد، ناچار آئین خود را (هر چه هست) بر سرگردانی ترجیح می‌دهد، و از مسلمان شدن پشیمان می‌شود، زیرا عقل سلیم از دین مشکوک، و مذهب مختلف فیه پرهیز می‌نماید، باعث حسرت و اندوه است، که دیگران درصدد تسخیر فضا و تصرف کرات و سیارات هستند، ما مشغول به صحبتی هستیم که گذشته است و کاری هم نمی‌توانیم بکنیم و اتلاف عُمُر می‌کنیم سایرین کشتی هوانورد و موشک قاره‌پیما و هزاران بدایع دیگر بجامعه بشر تقدیم می‌دارند، ما به نزاع مسائل گذشته سرگرمیم و کیف می‌کنیم!!

ادامه اینگونه خرافات و مهملات، جز ضعف و ذلت جز تشدید اختلاف، جز توسعه شکاف، چه نتیجه دیگری دارد؟.

آب در هاون کوفتن، و باد بغربال بستن چه حاصلی دارد؟

چشم باز و گوش باز و این عمی حیرتم از چشم‌پندی خدا!!

بزرگترین بلا برای هر ملتی اختلاف و نفاق داخل است، که نتیجه آن رکود و انحطاط، و بالاخره منتهی بانقراض هر دو طرف خواهد شد، و چاره آن جز بیدار شدن و نفاق را ریشه‌کن کردن چیز دیگری نیست، که دول و ملت تشریک مساعی نمایند، و این شقاق تفرقه و نفاق را برطرف سازند.

مقصود از تشیع چیست؟؟

مسئول نفاق کیست؟؟

کلمه شیعه در لغت بمعنی تابع و پیرو است «شیعة الرجل أتباعه» مخترعین تشیع بمنظور عوام فریبی این کلمه را بخود بسته‌اند، که ما تابع علی هستیم، اما در باطن مخالف سر سخت علی و آئین علی هستند. زیرا اگر مقصود از تشیع، مخالفت با عامه مسلمین است، که خلفا را ظالم و غاصب، بلکه مرتد و کافر بدانند و عایشه را که مادر عموم مؤمنین است فاحشه بخوانند، و قرآن را دست خورده بگویند و جشن عمر کشان تشکیل بدهند، و لعن چهار ضربی بفرستند، و عموم مسلمین را بجز سه یا چهار نفر مخلد فی النار بخوانند، و مذهب تازه در برابر اسلام احداث کنند و اسم علی را «لا لخب علی، بل لبغض عمر»^۱ جزو اذان نمایند، و وزیر را بر امیر ترجیح بدهند، و ... و.. حاشا و کلا علی دارای چنین عقایدی نبوده، بلکه علی مخترعین اینگونه عقاید را مبتدع و منحرف از سبیل مؤمنین می‌خواند، و با نهایت شدت از آن منع و نهی می‌فرماید (رجوع به خطبه (۱۲۷) و مکتوب ششم از نهج البلاغه، و صفحه (۲۷) و (۲۹) و (۴۸۲) و (۴۸۸) اصول کافی، و صفحه (۱۰۰) ملل و نحل شهرستانی، و صفحه (۱۵۵) کتاب شهسوار اسلام).

و اگر مقصود از تشیع، پیروی حضرت امیر است، که خلافت خلفا را تصدیق داشته، و بآنها بیعت کرده، و وزارت و زبردستی آنها را با کمال میل پذیرفته، و همه جا یار و یاور آنها بوده، و مخالفت با خلفا را خروج از سبیل مؤمنین دانسته و مقام صدیقه طاهره، را محترم شمرده، و او را (ام‌المؤمنین) خوانده حتی در پایان جنگ جمل هم او را با نهایت احترام نوازش نموده، و با تجلیل و تعظیم تام بمدینه عودت داده، و در زمان

۱- شاعر چه خوش می‌گوید :

این عربده از غصب خلافت ز علی نیست با آل عمر کین قدیم است عجم را جج

خلافتش هم اسم او در اذان ذکر نشده، و ... و ... تشیع باین معنی شامل حال اهل سنت است، و شیعه واقعی و حقیقی اهل تسنن اند که پیروی علی علیه السلام را مایه سعادت، و تخلف از طریقه او را موجب خسران دنیا و آخرت می دانند.

جای حیرت است که اهل تشیع در گفتار معترف اند، که (پیرو علی اهل بهشت است، و متخلف از طریقه علی اهل نار) اما در رفتار برخلاف آن هستند، که در موضوع خلافت، و سب خلفاء و افک عایشه -رضی الله عنها- و سایر موارد که ذکر شد، علناً از طریقه علی علیه السلام تخلف می ورزند، و خجالت نمی کشند، بلکه قلباً از علی علیه السلام هم خشمگین هستند، که چرا بخلفاء بیعت کرد؟؟ چرا عایشه را مورد احترام قرار داد، چرا دختر خود را بعمر داد چرا از عمر ستایش کرد، چرا او را پاک جامه و پرهیزکار از نافرمانی خدا معرفی کرده است، چرا جیره و سالیانه از خلفا قبول کرده، چرا شهربانو را از ظالم پذیرفته است.

اگر نمی ترسیدند که سرشان بی کلاه می ماند، و پرده از روی رازشان برداشته می شود، قطعاً علی را هم جزو مرتدین می شمردند، بجهت اینکه بمرتدین پیوسته و بیعت کرده است.

حضرت امیر در خطبه (۸۷) می فرماید: جای تعجب است، و چگونه تعجب نکنم از خطا و اشتباه کسانی که از عمل وصی پیغمبر پیروی نمی کنند، و بر هوای نفس خود اعتماد دارند!!

مختصر عقاید اهل تشیع، سراسر ضد و نقیض، و کوسه و ریش پهن، بلکه شترگا و و پلنگ است، دلشان با زبان متخالف، باطنشان با ظاهر متغایر است، که ما نمی دانیم به گفتارشان باور کنیم که (پیرو علی هستیم) یا به دم خروس که پیروی علی را باطل و خلاف می دانند؟؟

پس از آنکه معنی تشیع، پیروی علی کاملاً روشن شد، با کمال احترام آقایان متشیعین را مخاطب ساخته می گویم: آیا پیش از تشکیل فرقه (سبائیه) که بطرفداری علی تظاهر

کردند، عموم مسلمین همه شیعه بودند و اهل سنت بر علیه آنها قد علم کردند، و ایجاد تفرقه و اختلاف نمودند، یا همه سنی بودند و مخترعین تشیع بر ضد اهل سنت قیام کردند، و احداث تفرقه و نفاق نمودند؟ و آیا حضرت امیر دارای عقاید تشیع بود، یا عقیده تسنن؟ خواهش دارم بدون تقیه و حق پوشی جواب بدهید، و از موضوع خارج نشوید.

اگر علی علیه السلام در روز رستاخیز از مخترعین تشیع بپرسد که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با زحمت و مشقت و خون جگر ملل متخالفه را تحت کلمه (اسلام) مجتمع و با هم متحد نمود، و با نیروی اتفاق سرگرم توسعه و گسترش اسلام بودند، شما چرا تخم نفاق کاشتید؟ چرا قدرت وحدت و شوکت اتفاق را در هم شکستید؟ چرا مسلمانان را از پیشروی باز داشتید؟ بدتر از همه چرا عقاید و اعمال ناپسند خود را بریش من بستید؟ من کی طالب خلافت بوده‌ام، کی خلفا را ظالم گفته‌ام، کی بر آنها لعن کرده‌ام، کی ام‌المؤمنین را فاحشه گفته‌ام، کی عموم مسلمین را مرتد و مخلد فی النار خوانده‌ام، کی اسم خود را توأم با اسم پیامبر جزو اذان کرده‌ام (کی شهادتین را مبدل به سه شهادت نموده‌ام). و... و... چه جواب خواهند داد؟ تمنا دارم بیان فرمائید.

واضح و روشن است که مقصود اصلی و اساسی مخترعین تشیع فقط و فقط ریشه‌کن کردن اسلام بوده، که بوسیله ایجاد اختلاف و شکاف، آثار عرب را از سرزمین عجم براندازند و آئین زرتشت را زنده نمایند.

لقد وضح المقال إن استفادوا ولکن أین من ترک العناد^۱

خطاکار اگر دارای فهم باشد، از نصیحت ناصح متنبه می‌شود و او را سپاس می‌گوید، اما اگر نادان باشد، بر عناد می‌افزاید، و بسا هم ناصح را ناسزا می‌گوید. از خداوند متعال

۱- یعنی: بدرستی که گفتار روشن گردید اگر فایده‌مند شدند ولیکن کجاست آن کسی که عناد را رها کند.

خواستاریم که اهل سنت را از پیروی علی علیه السلام منحرف نسازد، و منحرفین را هم هدایت فرماید که از خبط و خطای خود بر گردند، و به پیروان علی علیه السلام ملحق شوند. تخلف از طریقه علی با دعوی تشیع منافات دارد:

تعصی الاله و أنت تظهر حبه هذا وربی فی القیاس بـدیع
 إن كان حبا صادقاً لأطعته إن الحبيب لمن يحب مطيعاً^۱

فرض کنیم ثابت باشد که خلافت بلافصل حق علی علیه السلام بود، و خلفا غصب کردند، پس از آنکه علی بهر مناسبت که بود (یا زورش نرسید، یا مصلحت را در ترک حق دانست. یا با پیغمبر عهد بسته بود که هر کس خلیفه شود با او بیعت کند و یا تخلف از رأی مهاجر و انصار را خروج از سبیل مؤمنین می دانست) آمد و بیعت کرد. اگر آقایان متشیعین مقصد دیگری ندارند، و در صدد کینه توزی و برادر آزاری نیستند، چرا از پیروی علی منحرف می شوند و خود را کاسه از آش گرمتر قلمداد می نمایند، مگر ایشان از علی حق جوتر، و خداپرست تر هستند؟ که شاه داده شیخ علیخان نمی دهد؟ بالاخره علی را کجا پیدا کنیم که خلافت بلافصل را تحویل او بدهیم؟ تعداد مسلمین حداقل، یک پنجم نوع بشر است، یعنی سیصد میلیون (باقی یهود و مسیحی، و مجوس، و بت پرست، و ستاره پرست، و غیره اند).

عده اهل تشیع بیک بیستم عدد مسلمین نمی رسند، از آقایان متشیعین می پرسم که کدام دسته مورد نهی امیر هستند، که در خطبه (۱۲۷) می فرماید: (از سواد اعظم جدا نشوید) و تخلف از سواد اعظم خروج از سبیل مؤمنین معرفی فرموده است؟ تمنای جواب دارم...

۱- یعنی: تو نافرمانی خدا را می کنی در حالی که تو دوستی و محبت او را ابراز و آشکار می کنی، این امری است غیر معقول، زیرا اگر دوستی و محبت تو راست و خالص بود هر آینه او را پیروی می کردی زیرا که محب (دوست دار) فرمانبردار محبوبش است.

پیشوایان تشیع پس از آنکه از همه جا مأیوس بیچاره می‌شوند، بموضوع (قلم و قرطاس) می‌چسبند، که حضرت رسول می‌خواست علی را خلیفه کند عمر ملتفت شد و مانع گردید، جواب اینکه:

اولاً: کجا معلوم که مقصود حضرت نوشتن خلافت بود.

ثانیاً: کجا معلوم که برای علی می‌نویسد.

ثالثاً: اگر علی در غدیر خم خلیفه شده دیگر این توهم مورد ندارد، بلکه عکس آن متصور است.

رابعاً: حضرت بهبودی حاصل فرمود و چند مرتبه بمسجد رفت، فقط به خارج کردن مشرکین از جزیره العرب و دادن صلّه و جایزه بوفود عرب و ثبات بر اقامه فرایض و احکام دین، و اتباع قرآن توصیه فرمود، و راجع بخلافت اظهاری نفرمود، پس توهم مذکور بی‌اساس می‌باشد.

می‌گویند: اصولاً امتناع از امر پیغمبر مخالف با اسلامیت است، بعلی هم گفت: (دوات و قلم) بیارید که وصیت خود را بنویسم، علی امتناع نمود، که در روضة الصفا هم صفحه (۲۷۰) ذکر شده است.

در خاتمه با یک قلب پر از حسرت و افسوس، برادران شیعه را مخاطب ساخته می‌گویم: محض رضای خدا، بخاطر ائمه هدی از طریقه علی منحرف مشوید، برای منافع دنیوی، دین را از دست ندهید، کلمات اسلام کش، وحدت‌شکن (شیعه و سنی، خاصه و عامه، فریقین و طریقین) را متروک بدارید، چه مانعی متصور است که همه خود را (مسلمان) و دین خود را (اسلام) معرفی نمائیم، و از (جشن عمرکشان) و (لعن چهار ضربی) و (عروسی غدیر خم) و (ذکر اسم علی در اذان) و سائر بدعتها اجتناب نمائید. و همه جا و در همه چیز پیرو علی باشیم.

﴿أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ﴾ [الشوری: ۱۳].

«دین را برپا دارید و در آن تفرقه ایجاد نکنید!»

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَآفَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ
عَدُوٌّ مُّبِينٌ﴾ [البقرة: ۲۰۸].

«ای مؤمنان، یک دست به اسلام درآیید و از گامهای شیطان پیروی مکنید، به راستی
که او برای شما دشمن آشکار است.»

دست از این اختلاف بردارید دین اسلام کی چنین باشد

﴿تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ
بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِّنْ دُونِ اللَّهِ﴾ [آل عمران: ۶۴].

«بیایید به سوی سخنی که میان ما و شما یکسان است که: جز خدای یگانه را
نپرستیم، و چیزی را شریک او قرار ندهیم، و بعضی از ما بعضی را اربابانی به جای خدا
نگیرد.»

رفع اختلاف نه تنها بر قدرت و شوکت کشور ایران می‌افزاید، بلکه ابهت و عظمت
دول اسلامی را در جامعه ملل شایان احترام و اعتماد می‌سازد، و اسلام در بین دو جبهه
کمونیست، و ضد کمونیست، مقام شامخی را احراز خواهد نمود.

بگسلد هر بچه صد تار مو را تار تار چون بهم پیوسته شد اسفندیارش نگسلد
بر زمامداران اسلام واجب است، که این مرض مهلک نفاق و شقاق را چاره کنند، و
بار دیگر اخوت و صمیمیت اسلامی را در بین مسلمین تجدید فرمایند، طبیعت از تفرقه و
اختلاف بیزار است، هر چه دانش و علم جلو برود، خرافات و اباطیل عقب می‌نشینند، و
حقایق تجلی می‌کند، دانشمندان طرفین بر مسببین این تفرقه و نفاق نفرین می‌فرستند و از
ته دل خواستار وحدت و اتفاق‌اند، هر دولتی موفق بتجدید وحدت و اتفاق شود، نام
نامی او زینت بخش تواریخ جهان خواهد شد، اسلام دین فطری است، اسلام دین
عمومی است، اسلام دین بشر است، اسلام دین عقل و منطق است، اسلام دینی است که
هر کس بتعلیمات آن واقف شود با دل و جان می‌پذیرد، اسلام جمیع انبیاء را رهنما و
رهبر ملل می‌داند، هیچ پیغمبری جز اسلام دین دیگری نداشته اسلام به خداپرستی و

نیکی و نیک رفتاری و دانش امر می‌کند، اسلام از بت‌پرستی و بدی و بدکرداری و کینه و آزار و بخل و حسد و نادانی نهی می‌نماید، اسلام از اختلاف و نفاق و جنگ و نزاع منع می‌نماید، اسلام دین اختصاصی نیست، اسلام در انحصار عرب یا عجم سفید یا سیاه، سنی یا شیعه نیست، پیغمبر اسلام بر کافه ناس مبعوث گشته، اسلام بهترین و کاملترین ادیان جهان است، اسلام خاتم ادیان است، پیغمبر اسلام خاتم پیغمبران است، اسلام دینی است که احکام پنجگانه آن واجب، و حلال، و حرام، و مکروه، و مباح با هر زمان و مکان، و هر نسل و نژاد سازگار و آموزگار است، و نسخ ناپذیر جای تأسف است که اسلام مدتی است در قید و بند خرافات و اختلافات اسیر و محبوس شده، دشمنان دانا و دوستان نادان آن را در سیه‌چال اوهام و باطیل زندانی کرده‌اند، اسلام از نعمت آزادی و سیر تکاملی بازمانده، راکد و متوقف گشته است، اسلام باید از قید و زنجیر خرافات و موهومات آزاد شود، اسلام باید بسیر تکاملی خود ادامه دهد، و تمام ملل از تعلیمات عالیه اسلام برخوردار شوند، باطیل قابل دوام نیست، نفرت و کدورت باید برطرف شود، آفتاب حقیقت ممکن است برای مدت کمی در زیر ابرهای خرافات مستور بماند، اما بالاخره تابان می‌گردد.

نکورو تاب مستوری ندارد درار بندی ز روزن سسر برآرد
 ﴿وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ﴾ چه بخواهیم، چه نخواهیم. از خداوند تمنا دارم که همه را براه راست، و طریق خیر و صلاح هدایت فرماید، و از دسایس نفس و وساوس شیطان محفوظ بدارد آمین یا رب العالمین.

مجاهد فی سبیل الله

محمد مردوخ ۱۳۴۱ هجری شمسی

الحمد لله رب العالمین والصلاة والسلام علی سید المرسلین سیدنا محمد وعلی آله وصحبه
 أجمعین. بفضل خدا تجدید چاپ این کتابچه عظیم و مفید در ماه ربیع الثانی سال ۱۴۱۸

به دست بعضی از دل سوزان و دوستان و تابعان علی علیه السلام انجام گرفت، امید است خردمندان و عاقلان از محتوای این کتابچه استفاده ببرند و خود را با علی و انصار علی نزدیک کنند.

وصلی الله وسلم وبارک علی سیدنا محمد وعلی آله وصحبه وسلم أجمعین.
